

تهاجم به ایالات متحده

✎ ارادهٔ خداوند چنین است که برخی از اتفاقات در زمان مشخصی رخ دهند. اخیراً به دنور رفتیم و بازگشتیم. فکر می‌کنم باید گزارشی از آن جلسات ارائه دهم، یکی از بهترین جلساتی بود که در این سال‌ها داشتم. اوقات فوق‌العاده‌ای را سپری کردیم. کمابیش دو هزار نفر قلب خود را به مسیح سپردند، بدون در نظر گرفتن کسانی که تعمیم روح‌القدس را دریافت کردند، در کنار آیات و معجزات بزرگی که خداوند عزیزمان عیسی در میان مردم آنجا در دنور جاری ساخت. نزول شگفت‌انگیزی بود و شمار زیادی از مردم گرد هم آمده بودند. در ابتدا تقریباً با پنج هزار نفر شروع کردیم. در ممت گاردنز بودیم. و شب سوم، حتی جایی برای ایستادن افراد هم باقی نمانده بود. در آن پنج شب به راستی اوقات شگفت‌انگیزی داشتیم.

۲ من و پسر من از آنجا راهی کانادا شدیم. وقتی به کوهستان رسیدیم، طوفان برف شدیدی در گرفت. حدس می‌زنم خبرش را از رادیو شنیده باشید. صد و هشتاد و هشت نفر در آنجا جان خود را از دست دادند. ما هم به دلیل بارش سنگین برف، چندین روز در کوهستان گرفتار شدیم. زمان جلسهٔ ما سپری شد و باید پیش از سفر بعدی به خانه بازمی‌گشتیم. بنابراین، معتقدیم که شاید همهٔ اینها در راستای تحقق ارادهٔ خدا بوده، تا جلسهٔ بهتر و اتفاق دیگری رقم بخورد. او چیزی در نظر داشت که ما از آن بی‌خبریم.

۳ به نوعی در دنیای تاریخ قدم برمی‌داریم اما نه در تاریکی و ظلمت. ما تنها با حرکت نور پیش می‌رویم و پیرو آن نور الهی هستیم.

۴ چه بسا پدر آسمانی ما چیزی در نظر داشت که ما از آن بی‌خبریم. شاید در جایی خطری وجود داشت. و یا شاید او در حال آماده کردن کسی باشد تا او را بیاورد. می‌دانید، خدا می‌تواند تنها به خاطر یک نفر چنین عمل کند، او می‌تواند مسیر یک ملت را تنها به خاطر آن یک نفر تغییر دهد تا او را وارد سازد. بنابراین می‌دانیم که همهٔ اینها برای جلال خدا بود و از او سپاسگزاریم که از ما محافظت کرد. و افراد بسیاری بودند که ما...

۵ من و بیلی در طول مسیر به مردم کمک می‌کردیم، کسانی که کنار جاده مانده بودند را سوار می‌کردیم، به ویژه افرادی که تصادف کرده بودند و از این قبیل موارد. اما ما بدون مشکل مسیر را پیمودیم. تنها یک بار از جاده خارج شدیم که آن هم لحظه‌ای بود. آقای از مزرعه‌داران آنجا آمد و با تراکتورش ما را بیرون کشید. ماشین سر می‌خورد، جاده بسیار لغزنده بود.

۶ چیزی بود که تا به حال نظیرش را نداشتند... پیرمردهای آن منطقه به یاد نمی‌آوردند که هرگز چنین طوفانی در آن موقع از سال، در منطقهٔ راندآپ، در ایالت مونتانا رخ داده باشد. و ما بودیم... می‌دانیم که در رویداد تکان‌دهنده‌ای مانند آن، خداوند

ما جایی در آن نقشی داشته است. هدفی برای آن بود، به جهت-به جهت خیریت ما. به خیریت ما، چنین بود.

۷ بنابراین، پس از بازگشتم با برادر نوئل تماس گرفتم و گفتم: «یکشنبه خانه خواهیم بود. و-و اگر مایلید بیایم و درس مدرسه یکشنبه با من باشد، بسیار خوب، من موافقم.» همچنین گفتم: «این باعث...از انجام این کار بسیار خوشحال خواهیم شد.»

۸ او گفت: «البته، برادر بیل.» با قلبی گشاده و پذیرا چنین گفت: «همیشه از آمدن شما بسیار خوشحال می‌شویم.» و دیروز این را در برنامه رادیویی خود اعلام کرد. پس بابت تمام این امور شکر گزاریم.

۹ امروز صبح هم که روز مادر است. بیشتر شما در همه جا موعظه‌هایی درباره روز مادر خواهید شنید و افراد در مورد مادر صحبت خواهند کرد، به نظرم این فوق‌العاده است. این موضوع را برای بخش‌های بعدی جلسه می‌گذاریم.

۱۰ اعلام کرده بودم که در این بامداد موضوع بحث تهاجم به ایالات متحده می‌باشد و می‌خواستم در موردش صحبت کنم. احتمالاً به برنامه رادیویی خود گوش داده‌اید و امروز مطالب بسیاری خواهید شنید. چه بسا امشب در جلسات، موضوع موعظه در ارتباط با روز مادر باشد. بنابراین فکر کردم که در این بامداد به موضوع «تهاجم» بپردازم.

۱۱ در دنور در مورد این مسئله صحبت کردم، البته نه دقیقاً به شکلی که قصد دارم امروز صبح به خواست خدا به آن بپردازم. در آنجا هنگام پرداختن به موضوع اوقات فوق‌العاده‌ای سپری کردیم. خداوند به راستی به شکل شگفت‌انگیزی برکت داد. گاهی به ما چنین چیزی می‌بخشد...

۱۲ گاهی باید اندکی تکان داده شویم تا دریابیم اصل ماجرا چیست، مگر چنین نیست؟ و ما از خدا می‌خواهیم که این کار را انجام دهد.

۱۳ همچنین وقتی در آنجا چنین به موضوع پرداختیم...مجمع بازرگانان دنور پشتیبان مالی جلسه بودند و حمایتی متفاوت از آنچه بود که در گذشته داشتیم.

۱۴ معمولاً وقتی خادمان حامی جلسه هستند، می‌پرسید... «آیا این را اعلام کردید؟» «بله، در کلیسا.» و تقریباً همان‌جا مسئله اعلام می‌شود. آنها شبان هستند، می‌خواهند گله‌شان در موردش باخبر شود. این بسیار خوب است. بخشی از کارشان است.

۱۵ اما در مورد مجمع بازرگانان کمی متفاوت بود. آنها می‌خواستند همه مردم باخبر شوند، از این رو کمابیش سه یا چهار هزار دلار هزینه تبلیغات کردند، بر روی همه ترامواها، تاکسی‌ها، سپر تمام ماشین‌ها و همه جا پوستر چسباندند. اوقات شگفت‌انگیزی سپری کردیم.

۱۶ بعد از جلسه مرا به کناری خواندند و گفتند: «برادر برانهام، اکنون چه کاری می‌توانیم برای خود شما انجام دهیم؟ چقدر باید به شما بپردازیم؟»

۱۷ گفتم: «خوب، البته که هیچ چیز.» گفتم: «لازم نیست چیزی به من بپردازید.» گفتم: «اگر دوست دارید، می‌توانید هزینه هتل مرا در اینجا پرداخت کنید.»

۱۸ «ولی، ما می‌خواهیم کاری برایتان انجام دهیم.» و آنها نمی‌خواستند... من نمی‌خواستم چیزی از آنها بپذیرم.

۱۹ سپس مدیر مراسم آنها را صدا زد. گفت: «فکر می‌کنم او به شکار و ماهیگیری علاقه بسیاری دارد، مگر دوست ندارد؟»

گفت: «بله.»

۲۰ خوب یکی از بازرگان‌ها در جایی مزرعه‌ای داشت و گفت: «آن را به او هدیه می‌کنم.»

۲۱ خوب، آقای مور رفت تا آنجا را ببیند. مجبور شد برای رسیدن به آنجا پنجاه و پنج کیلومتر اسب‌سواری کند. گفتم... آقای مور گفت: «دوست دارم ببینم که خواهر برانهام سوار بر یک اسب تا آنجا می‌رود.» بنابراین او، آنها و...

۲۲ سپس آنها به مزرعه‌ای مسکونی در سیلور پلوم، واقع در کلرادو رفتند. باید جایی در همین اطراف باشد. و یک مزرعه کوچک در آنجا خریدند و هم اکنون در آنجا در حال ساخت یک خانه کوچک پنج اتاقه برای من هستند... در سیلور پلوم در کلرادو، درست در قلب کوهستان. برای شما ماهیگیرها، فکر می‌کنم زمان خوبی باشد، آنجا مکان خوبی برای استراحت خواهد بود، پس از برگزاری جلسات و مسائل دیگر، اگر خدا بخواهد. خود می‌دانید که همه چیز به خدا بستگی دارد.

۲۳ اکنون می‌خواهم توجه خود را به کلام معطوف کنیم. و من کلام، کلام زنده خدا را بسیار دوست دارم، زیرا زندگی الهی در درون کلام است. اما، «سخن یا حرف می‌کشد اما روح زنده می‌سازد.» و زندگی در کلام یافت می‌شود، زیرا این کلام خداست. زندگی در کلام او نهفته است.

مانند اینکه به شما بگویم: «به شما می‌دهم...»

۲۴ می‌گویید: «برادر برانهام، امروز صبح گرسنه هستم. آیا پنج دلار به من می‌دهید؟»

۲۵ می‌گوییم: «با کمال میل.» حال، در آن پول به همان اندازه زندگی هست که در قولی که داده‌ام.

۲۶ این مسئله در مورد خدا هم صدق می‌کند. وقتی خدا وعده‌ای می‌دهد، آنگاه هرآنچه خدا هست، او... باید در کلامش باشد. دقت دارید؟ این کلام هیچ... این کلام درست همان است که خدا هست. خود خداست.

۲۷ کلام شما بیانگر چیزی است که هستید. پیش‌تر می‌گفتند قول آدمی اعتبار اوست. اعتبار شما در گرو سخن شماست. اگر نتوان به سخن شما اعتماد کرد پس دیگر نمی‌توان به شما اطمینان کرد. اما اگر بتوان به حرف و سخن شما اعتماد کرد، آن وقت چنین انسانی شخص شریفی است.

۲۸ و کتاب مقدس می گوید: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» توجه می فرمایید؟ دقت می کنید؟ «و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد.»

۲۹ اگر لحظه‌ای درنگ کرده و به آن بیندیشیم، همین زمینی که امروز صبح روی آن زندگی می کنیم، کلام خداست. همین درخت کلام خداست. خود شما، بدنتان کلام خداست. خدا با سخن گفتن آن را چنین به هستی فراخواند، آن را از هیچ آفرید، زمانی که هیچ چیز وجود نداشت.

۳۰ آیا تا به حال توجه کرده‌اید که زندگی بشر از کجا سرچشمه می گیرد؟ تنها یک سلول کوچک، آن چنان ریز که چشم انسان قادر به مشاهده آن نیست، مگر از طریق یک ذره‌بین بسیار قوی. و از همان، مردی شصت و هشت یا نود کیلویی پدید آمده است. از کجا آمده است؟ ملاحظه می کنید؟ خدا تنها آن را گفت و آن هم به شکل طبیعی شروع به رشد کرد و این دقیقاً همان چیزی است که تولید شد. او هر درخت را، هر چیز را به هستی فراخواند. و در این بامداد تأمل در کلام خدا امری بس شگفت‌انگیز است.

۳۱ اینک امروز صبح از عهد عتیق کتاب تواریخ را می خوانیم. کمی آشفته بودم... اکنون در حالی که کتاب تواریخ باب ۱۸ را می آورید. تنها کمی احساس خستگی می کنم. اما اگر خداوند بخواهد...

۳۲ مطمئن نیستم، چهارشنبه شب بیشتر در موردش خواهیم دانست. اگر خداوند بخواهد و کلیسا حس می کند که چنین هدایت می شود، مایلم چهارشنبه، پنجشنبه، جمعه، شنبه و یکشنبه را به برگزاری جلسات بیداری در اینجا اختصاص دهم، جلسات بیداری و تعلیم کلام. [جماعت می گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] چهارشنبه، پنجشنبه، جمعه، شنبه و یکشنبه، تنها به تعلیم کلام خواهیم پرداخت، جلسات شفا خواهیم داشت بلکه تنها به تعلیم می پردازیم. شاید خداوند ما را در این راستا هدایت کند. و سپس ما... بسیار دوست دارم که با شما باشم و با هم پیرامون کلام مشارکت داشته باشیم. بابت این «آمین» زیبا و عالی بسیار سپاسگزارم.

۳۳ اینک، از آیه ۱۲ باب ۱۸ کتاب تواریخ شروع می کنیم، این بخش مبنای تأمل ما خواهد بود، برای دقایقی به موضوع حیاتی امروز خواهیم پرداخت. اول توار... یا دوم تواریخ، پوزش می خواهیم، دوم تواریخ ۱۲:۱۸، بخشی از آن را در اینجا می خوانیم و ببینیم که خداوند ما می خواهد چه چیزی را بر ما آشکار سازد.

و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود، او را خطاب کرده، گفت، اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می گویند پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.

میکایا جواب داد، به حیات یهوه قسم که هرآنچه خدای من مرا گوید همان را خواهم گفت.

پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت، ای میکایا، آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا ما از آن بازایستیم؟ او گفت، برآیید و فیروز

شوید و به دست شما تسلیم خواهند شد.

۳۴ اکنون، برای اینکه دقایقی افکار خود را بر موضوع متمرکز کنیم، به سادگی باز با او سخن بگوییم.

۳۵ پدر آسمانی ما، در این لحظه با قلب‌هایی سپاسگزار برای جان‌های گمشده، برای نیازمندان و برای کلیسا به حضور تو می‌آییم. دعا می‌کنیم که اینک روح‌القدس بی‌درنگ در کلام نفوذ کند. و یکراست آن را به هر قلب نیازمند حاضر در اینجا منتقل سازد. و وقتی خدا پیغام خود که حاوی قدرت کلام است را در قلب‌ها نهاد، باشد که همه ما امروز صبح به برکت آن نائل شویم و هنگام رفتن و ترک خیمه شادی کنان و خدا را ستایش کنان، بگوییم: «به خاطر حضور او، قلب‌هایمان در درون شعله‌ور و سوزان است.» زیرا این را به نام او می‌طلبیم. آمین.

۳۶ امروز صبح صحنه اصلی ما موضوعی غم‌انگیز است. معتقدم که عهد عتیق همواره سایه یا پیش‌نمایشی از عهد جدید است. بارها به من گفته شده: «برادر برانهام، چرا همیشه از عهد عتیق مطلبی برمی‌گیرید؟ تقریباً همیشه در انتخاب متن، به عهد عتیق بازمی‌گردید.» این کار را انجام می‌دهم زیرا به نمادشناسی علاقه دارم. دوست دارم...

۳۷ سطح تحصیلاتم بالا نیست، همه این را می‌دانند. و تنها راهی که برای نزدیک شدن به حقیقت می‌شناسم این است که ببینم الگو چه بوده است، به نقشه نگاه کنم و ببینم که در ابتدا چه بوده است. و بعد می‌دانم آنچه آنجا بود چیزی شبیه همین است که اینجاست زیرا در حکم سایه آن است. همیشه به عهد عتیق بازمی‌گردم تا ببینم بنی اسرائیل چه کردند، تا دریابم مجازات گناه چه بود، تا چپستی عدالت انبیا را دریابم و تا سرانجام همه این امور را درک کنم، بدین ترتیب آگاهی و بینشی نسبت به اوضاع کنونی پیدا می‌کنم، چیزی که پیشاپیش اشاره‌ای دارد به آنچه در پایان به طور کلی رخ خواهد داد.

۳۸ در آن زمان رخداد مهمی در اسرائیل به وقوع پیوسته بود. قوم اسرائیل خود را در تاریکی نیمه‌شب یافت.

۳۹ اشاره به عهد عتیق است، اگر خداوند بخواهد، شاید در جلساتی که به زودی برگزار خواهیم کرد، مایلیم نشان دهم که چگونه هفت دوره کلیسا به صورت نمادین در عهد عتیق ترسیم شده‌اند. اینکه چگونه درست مانند آغاز دوره‌های کلیسای غیریهودیان شروع شدند، و سپس از دوره‌ای همچون عصر تاریکی گذشتند و سرانجام به دوران باشکوه پنطیکاست رسیدند، یعنی زمانی که روح‌القدس بر کلیسای نخستین در... عصر یهودیان نازل شد. سپس ما از دوره دیگری عبور می‌کنیم، دوره کلیسای امت‌ها و غیریهودیان، وارد عصر تاریکی می‌شویم و در نهایت دوباره از آن خارج می‌شویم تا به دوره هزاره باشکوه برسیم.

۴۰ حال ببینیم چگونه در طول سده‌های میانه اخاب، آن پادشاه بزرگ به قدرت رسید. او کمی به پشتوانه اعتبار پادشاهان دیگر اسرائیل زندگی می‌کرد، او یک... اخاب

به نوعی ایمانداری لب‌مرزی بود. اغلب دربارهٔ او این عبارت را به کار می‌برم چون او گاهی این سمت حصار بود و گاهی آن سمت حصار.

۴۱ هرگز نمی‌توان تکلیف خود را با چنین آدم ناپایداری دانست. کسی که ادعای مسیحی بودن دارد و تا این حد ناپایدار است، آدم نمی‌داند با چنین شخصی چه کند. امروز مسیحی هستند، فردا معلوم نیست کجای کارند. امروز در کلیسا شادی می‌کنند، سرود می‌خوانند و خدا را می‌ستایند ولی فردا بیرون به عیش و نوش می‌پردازند، خوش‌گذرانی می‌کنند و دنبال روابط ناسالم می‌روند. با چنین شخصی به سختی می‌شود کاری انجام داد.

۴۲ به یاد دارم وقتی پسر کوچکی بیش نبودم، اسب پیری داشتیم که همیشه از روی حصار می‌پرید. فکر می‌کنم بسیاری از شما آقایان هم سن و سال من، دوران اسب و درشکه‌ها را به یاد داشته باشید. خودم بارها در همین خیابان اسب و درشکه رانده‌ام. امروز چهل و پنج سال دارم. پس آنها... به یاد دارم یوغی به گردن آن اسب پیر می‌بستیم، مثل یوغی که به گاو می‌بندند تا مانع پریدنش از روی حصار شود. اما او باز هم می‌پرید. یوغش را باز می‌کرد، خود را به اطراف می‌چرخاند و به هر ترتیبی که بود از روی حصار رد می‌شد. و روزی کاری که او...

۴۳ با خود فکر می‌کردم چه چیزی آن حیوان بیچاره را جذب می‌کند. و آنجا یک چاله و فرورفتگی بزرگی بود. او با وجود اینکه در یونجه‌زاری با علف‌های بلند ایستاده بود اما می‌خواست... در آن گودال فرورفته چند ساقه علف باغی بود. او از روی حصار می‌پرید و خود را در آن گودال می‌انداخت، جایی که پر از سیم‌خاردار و شیشه بود... همان زباله‌دانی ما، به آنجا می‌رفت تا چند ساقه علف باغی بخورد. ما مجبور می‌شدیم با اسب‌های دیگر برویم تا او را از آن گودال بیرون بکشیم. وقتی در داخل آن می‌افتاد، دیگر نمی‌توانست خارج شود. همان‌جا می‌ماند، می‌لرزید و از بدنش خون جاری می‌شد و- در چنین وضعی قرار می‌گرفت، همهٔ اینها فقط به خاطر خوردن یک یا دو ساقه از آن علف باغی بود، در حالی که در سمت دیگر یونجه‌هایی بود که تقریباً تا زانویش می‌رسید.

۴۴ من اغلب به این تصویر فکر کرده‌ام. «راه خیانت‌کاران دشوار است.» او به هیچ وجه نمی‌خواست همان‌جا که غذا می‌خورد و اوقات فوق‌العاده‌ای داشت، آرام بماند، بلکه... باید از حصار می‌پرید و می‌رفت تا آن چنان سراسر بدنش را زخمی و مجروح کند، آن هم فقط برای خوردن مقداری از نوع دیگری علف. حال، افرادی که از حصار مرتع خدا به بیرون می‌پرند هم به همین شکل رفتار می‌کنند. شما این‌طور فکر نمی‌کنید؟ امروز می‌آیند و می‌روند، وارد می‌شوند. در کلیسا هستند، جایی که لحظات فوق‌العاده‌ای می‌گذرانند و فردا آن را با چیزهایی مشابه معامله می‌کنند. و همین کار را بسیار دشوار می‌سازد.

۴۵ اخاب کمابیش چنین شخصی بود. اخاب بادبان‌های خود را به همان طرف که باد می‌وزید، می‌کشاند، چه این طرف بود و چه آن طرف. او به خاطر ازدواجش با زنی به نام ایزابل که شاهدخت و دختر پادشاه بود، در بد مخمصه‌ای افتاده بود. آن زن ظاهری

بس زیبا داشت اما در قلب خود شریر بود. آن زن بت پرست بود و به خاطر او بود که قوم اسرائیل...

۴۶ اینک دوست دارم برای چند لحظه به نکته‌ای اشاره کنم، می‌خواستم به اصل موضوع مادری در اینجا برسم، بله. وقتی مردی قصد ازدواج دارد، دختر یا زنی که او... ملاک باید فراتر از در نظر گرفتن زیبایی باشد. باید کسی را پیدا کنید که روح و جسمش به هم پیوسته و هماهنگ باشند، کسی که به راستی دوست و همراه شما باشد و در خوشی و ناخوشی به شما وفادار بماند.

۴۷ اما من گمان می‌کنم اخاب فقط به خاطر زیبایی آن زن شیفته‌اش شد و با او ازدواج کرد. چرا که با آن همه شرارت و خباثتی که ایزابل داشت، اصلاً نمی‌شد چیز دیگری در او یافت. آن زن به آنجا رفت. چون اخاب چنین شیفته‌اش شده بود و دوستش داشت، در نتیجه به خاطر او تمام اسرائیل گناه کردند و به ضد خدا برخاستند، مذبح‌های خدا را واژگون کردند و مذبح‌های بعل را ساختند. و در آن زمان، در سراسر اسرائیل به پرستش بعل روی آوردند.

۴۸ و به خاطر همسر اخاب بود که نبوت عادل... بسیاری از شما داستان او را خوانده‌اید. اینکه چگونه ایزابل با حیله باغ او را گرفت و سوگند دروغ خورد و شاهدان دروغین آورد تا به ضد او شهادت دهند. از این رو که ایزابل می‌خواست کاری برای شوهرش انجام داده باشد، برای تصاحب باغی که در مجاورت زمین قصر بود، مرد عادل را کشت.

۴۹ خدا بر فراز همه نظاره‌گر بود. سپس ایلیا نبی که خادم بزرگ و قدرتمند خداوند بود، نبوت کرد و به ایزابل گفت که چه بر سرش خواهد آمد. به اخاب هم گفت که سگ‌ها خون او را خواهند لیسید. حال، زمانی که خدا سخنی گفته باشد... البته که در آن زمان کلام خداوند مستقیم از طریق نبی می‌آمد.

۵۰ «در گذشته، خدا بارها و از راه‌های گوناگون به واسطه انبیا با پدران ما سخن گفت و در این ایام آخر به واسطه پسر خود عیسی مسیح.»

۵۱ پس، این همان کلام است. هرچه مخالف آن است را کنار بگذارید. توجه می‌کنید؟ حال، در درجه دوم، امروز از طریق نبی، بیننده و غیره با ما سخن می‌گوید. اما این یعنی کلام خدا در درجه نخست قرار دارد. اینک...

۵۲ پس اخاب چنین شرارتی انجام داده بود. و او به همین منوال ادامه داد، خدا سالیان متمادی قوم را برکت داد. و سرانجام یهوشافاط در سرزمین یهودا پادشاه شد، در حالی که اخاب در سرزمین اسرائیل پادشاه بود.

۵۳ و یهوشافاط مردی عادل و درستکار بود. او پسر آسا بود. آسا مردی پارسا بود و تمام مذبح‌های بت‌ها را واژگون کرده و مذبح‌های یهوه را بنا کرده بود. پس با این توصیف، مردم یهودا در حال تجربه یک بیداری بودند.

۵۴ و سپس، بعد از مدتی یهوشافاط یا باید بگویم اخاب کسی را فرستاد و قطعه زمین دیگری در سرزمین آرام یافت که گمان می‌برد از آن اوست و تصمیم گرفت آن را

تصرف کند. پس از یهوشافاط پرسید که آیا او مایل است بیاید و چنین با او هم‌پیمان شود.

۵۵ و البته که در اینجا خطر بزرگی نهفته است، بله، آنها اخاب، آن پادشاه بزرگ را آنجا می‌دیدند و می‌دیدند که پادشاه بزرگ دیگری هم هست یعنی یهوشافاط، یکی از آنها ولرم بود و دیگری مردی پر از روح. حواستان به پیمانی که می‌بندید، باشید. برحذر باشید که چگونه خود را با بی‌ایمانان هم‌یوغ می‌سازید. پاک بمانید، به ویژه در روزگاری که در آن به سر می‌بریم.

۵۶ ای کلیسا، بی‌هیچ سایه‌ای از تردید این امر را باور دارم، این مهم بر قلبم حک شده است. از این رو می‌خواهم به زودی این پنج شب جلسه داشته باشیم تا بتوانیم یک بار دیگر، پیش از آنکه اتفاق بیفتد، کلیسا را بر اساس کتاب مقدس بازنگری کنیم.

۵۷ ما در سایه‌های زمان زندگی می‌کنیم. چه بسا این امر هر لحظه رخ دهد. وقتی می‌بینیم زمان وقوع این امور فرارسیده و شرارت دشمن و قدرت‌های او نمایان شده است. این طوفان‌های برف و هرآنچه رخ می‌دهد، تمام این بلاها و همه این چیزها را می‌بینیم. همه اینها به خاطر بی‌نظمی‌هاست، به خاطر بمب‌هایی که منفجر می‌کنند و چیزهای دیگر. دارند اینجا همه چیز را مختل می‌کنند. در آزمایشگاه بزرگ خدا در تکاپو هستند تا چنین کلام او محقق شود. این اتفاق خواهد افتاد.

۵۸ بنابراین، «مرد گناه» با قدرتی بسیار فریبنده در حال برانگیخته شدن است. بلی. امروز صبح شنیدم که یک واعظ، مردی پر از روح، در مورد علامت وحش صحبت می‌کرد و می‌گفت که منظور از ضد مسیح روسیه است. چه اشتباهی. بله-بله. روسیه هیچ ربطی به این موضوع ندارد. خیر، آقا. این سخن کتاب مقدسی است. خوب، اما توجه کنید، در این عصر مهمی که در آن به سر می‌بریم، این یک هشدار است.

۵۹ حال یهوشافاط از اینکه پادشاه بزرگ اسرائیل گفته بود: «بیا و با من دیدار کن.» بسیار احساس غرور کرد. پس به آنجا رفت. و آنها گاوها و گوسفندان و غیره را آوردند و قربانی‌ها تقدیم کردند. تمام آن مدت اخاب در اعماق قلب خود شیاد بود، در واقع پرستش نمی‌کرد... یا اینکه گوسفندان و غیره را با قلبی راستین تقدیم نمی‌کرد چرا که در اصل بیشتر به مذهب همسرش متمایل بود.

۶۰ و درخور دقت است که وقتی اخاب در آن عصر تاریک بزرگ اسرائیل با ایزابل ازدواج کرد، بت‌پرستی را وارد اسرائیل کرد، که این نمونه‌ای از زمان کنونی است. دقیقاً در عصر تاریکی، چنانکه ما از رسولان اولیه به دوره دوم، دوره سوم رسیدیم، سپس وارد عصر تاریکی شدیم یعنی همان پانصد سال. درست چنانکه اخاب با ایزابل ازدواج کرد و بت‌پرستی را وارد اسرائیل کرد، به همان صورت کلیسای روح‌القدس با ایسم‌ها و مکتب‌ها وصلت کرد و باز بت‌پرستی را برگرداند و همین امروزه به شکلی از مسیحیت تبدیل شده است. توجه می‌کنید؟ بله، به راستی تاریکی بزرگی است. و اکنون این روند همچنان ادامه یافته است، هر روز، هر دوره کلیسا به همان سمت پیش رفته،

تا سرانجام به آن نقطه اوج بزرگ، یعنی وضعیت ولرم عصر کلیسای لائودکیه رسیده است. به راستی که در چه ساعت هولناکی زندگی می‌کنیم.

۶۱ گوش کنید. می‌خواهم همین‌جا پیش از ادامه دادن، اعترافی بکنم. من واعظی به سبک قدیم هستم که در اشتیاق دیدن بازگشت روزهای گذشته می‌سوزم. آن قدر از این تقلیدها و زرق و برق‌های هالیوودی که به انجیل می‌بندند، دیده‌ام که به راستی از آن بیزار شده، به ستوه آمده‌ام. بله، آقا. می‌خواهم شاهد امور به سبک قدیم باشم. از اینکه بیش از حد مسیحیت را در چشمان مردم زیبا جلوه دهیم، هراس دارم، این مرز خطرناکی است.

۶۲ پس یهوشافاط به آنجا می‌رود و با خود چنین می‌اندیشد، «خوب، این پادشاه بزرگ اسرائیل، من فقط... خوب، ما... مشکلی پیش نخواهد آمد.» و او حین تمام آن خودنمایی‌های پر زرق و برق چه کرد؟ پیمانی بست، متعهد شد که راهی شود و با دشمن بجنگد، به خاطر یک زمینه مشترک که می‌گفتند: «ما هر دو یک قوم هستیم.» اما چنین نبود. یک گروه پر از روح بود و دیگری گروهی ولرم. آنها یک قوم نیستند. خیر، آقا. شما نمی‌توانید داشته باشید...

۶۳ تاریکی نمی‌تواند با نور مشارکتی داشته باشد. شب نمی‌تواند در حضور آفتاب وجود داشته باشد. و فریبنده‌ترین و پرخطرترین زمان، فضایی است میان این دو زمان. دقیقاً زمانی که خورشید غروب یا طلوع می‌کند، فریبنده‌ترین و خطرناک‌ترین زمان است. دید به اندازه کافی خوب نیست که شخص آشکارا ببیند، چراغ‌های ماشین شما به خوبی و روشنی راه را نشان نمی‌دهند. بهتر است یا شب باشد و یا روز. عیسی گفت: «یا گرم باش یا سرد ولی ولرم نباش.» این همان مرز خطر است.

۶۴ پس وقتی یهوشافاط به آنجا رفت، آن عهد و پیمان چشمگیر بسته شد که مورد پسند خدا نبود. و توجه کنید، درست زمانی که او پر از شور و هیجان آنجا بود، «من مورد لطف این پادشاه قرار گرفتم. و با این همسایه مشارکت دارم. من...»

۶۵ بله، ای کلیسا مراقب این مسئله باشید. توجه دارید؟ دلیل تمام مشکلاتی که اینجا در خیمه و جاهای دیگر مطرح می‌شود، همین مسئله است. دقت می‌کنید؟ مراقب باشید با چه چیزی درمی‌آمیزید. ملاحظه می‌کنید؟ موضع خود را مشخص کنید، یا طرف مسیح باشید و یا به ضد او. توجه می‌کنید؟

۶۶ حال، آن مرد با این تصور که کار بزرگی انجام داده است، آن پیمان را بست. با این حال وقتی گفت: «مگر پیش از رفتن نباید در این مورد با خداوند مشورت کنیم؟» خوب، یهوشافاط با وجود لغزشی که داشت و با آنکه نزد آن پادشاه رفته بود، هنوز آن قدر دینداری در وجودش باقی مانده بود، آری، هنوز آن اندازه خداترسی در دل داشت که با خود بیندیشد: «خوب، دست‌کم باید با خداوند مشورت کنیم.»

۶۷ اما اخاب بی‌آنکه سخنی بگوید، به راه و روش خود ادامه می‌داد، این شیوه ماشینی، جسمانی و انسانی او برای انجام کارها بود.

۶۸ همان چیزی که مرا به فکر وامی‌دارد، ای کلیسا، مگر ما نیز در بسیاری از مواقع چنین اشتباه نکرده‌ایم. مسئله را حل و فصل می‌کنیم و می‌گوییم: «خوب، باید این چنین باشد» و به همان بسنده می‌کنیم.

۶۹ به نظرم امروزه بشارت در آمریکا بیشتر چنین ویژگی پیدا کرده است، سبک و شکلی از بشارت در میان ما باب شده است که از آن به عنوان بشارت هالیوودی یاد می‌کنم که بیش از هر چیز بر ظاهرسازی و زرق و برق تکیه دارد. امروزه مشاهده می‌شود واعظی که روی سکو می‌آید، پر از کبر و غرور است، بله، و پیش از شروع موعظه داستان‌های خنده‌دار و چیزهایی از این دست تعریف می‌کند، و کارهای این چنینی انجام می‌دهد، و پای منبر همچون دلچک لودگی می‌کند. وقتی زمان فراخوانی به قربانگاه می‌رسد، مردم آن خلوصی که باید سبب فراخوانی به قربانگاه باشد را نمی‌بینند. این حقیقت دارد. از همین رو دنیا به وضعیت ولرمی که امروز در آن قرار گرفته، دچار شده است.

۷۰ امروز در عجبم، امروز تنها..ای کلیسا، ما کوشیدیم مردان جوانمان را به مدرسه بفرستیم تا روان‌شناسی و امثال آن بیاموزند تا بدانند چگونه یک برنامه را اداره کنند، پشت منبر بایستند و ظرافت داشته باشند... پیغام چنان فریبنده و جذاب است که مردم را جذب می‌کند و توجه آنها را به خود جلب می‌کند. و بسیاری از روان‌شناسان بزرگ در جایگاه معلمانی از این دست بیرون می‌آیند و نمایش اجرا می‌کنند و انواع و اقسام چیزها را به صحنه می‌آورند. به راستی در عجبم وقتی آنها... که... ما همیشه به مردم از زیبایی و جذابیت کلیسا می‌گوییم. اما از گفتن چنین سخنانی به آنها غافلیم که، «هر که می‌خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا پیروی کند.» از خود می‌پرسم که آیا ما زیبایی کلیسا را در برابر چشمان فردی که وارد می‌شود، بیش از حد جذاب جلوه نداده‌ایم؟

۷۱ برای مثال، امروزه کلیسای باپتیست شعار «یک میلیون بیشتر در سال ۴۴» را مطرح کرد، شمار اعضا را به هزاران و ده هزار می‌رسانند، ولی آنها تنها توبه نکردگانی هستند که صرفاً وارد کلیسا می‌شوند و به آن می‌پیوندند. پذیرفتن چنین اعضای تنها اعتبار کلیسای عیسی مسیح را خدشه‌دار می‌سازد. افرادی که هنوز می‌نوشند. هنوز سیگار می‌کشند. هنوز قمار می‌کنند. هنوز دروغ می‌گویند.

۷۲ به امید اینکه گروهی از مبشرین هالیوودی سرگرمشان کنند، در جلسات کلیسایی شرکت می‌کنند، کسانی که با زرق و برق و جلوه‌گری ظاهر می‌شوند و سکوی کلیسا را با انبوهی از سازها و تجهیزات بزرگ پر می‌کنند.

۷۳ در حالی که در آنجا باید فراخوانی به قربانگاه به شیوه قدیم برقرار باشد، دعوتی که خدا را در جایگاه نخست قرار می‌دهد و مردم به درگاه الهی فریاد می‌کنند، جایی که مردان و زنان برای خودنمایی، دوییدن و دلچک‌بازی نمی‌آیند بلکه تا در برابر قربانگاه زانو زنند و دریابند که عیسی مسیح برای آنها جان داد، و با صداقت و اخلاص دوباره به سوی خدا بازگردند.

۷۴ در شگفتم که مگر در چنین دورانی زندگی نمی‌کنیم، وقتی این مبشرین بنام را می‌پذیریم، مانند بسیاری از کسانی که امروز در کشور سفر می‌کنند، مبشرین نام‌آوری که روان‌شناسی می‌خوانند و مردم را به کلیسا جذب می‌کنند. اما وقتی آنها را به کلیسا کشاندید سپس می‌خواهید با آنها چه کنید؟ بعد از اینکه وارد کلیسا شدند، چه-چه-چه اتفاقی برایشان خواهد افتاد؟ تنها به کلیسا می‌پیوندند، و با همان گناه و تمایلاتی که وارد کلیسا شده بودند، بازمی‌گردند. به همان شکل بازمی‌گردند. و به همین دلیل امروز اهل دنیا می‌نگرند و می‌گویند: «خوب، اگر آن آقا دینداری پیشه کرده، اگر آن شخص دینداری پیشه کرده باشد...»

۷۵ نگرانم که موضوع را بیش از حد سهل و آسان جلوه داده باشیم. این... دوست دارم... معتقدم که شادی، البته، معتقدم که تمام شادی‌ها در عیسی مسیح یافت می‌شود. این حقیقت دارد. معتقدم که این امر شادی و خوشبختی را ارمغان می‌کند. اما برادر، به یاد داشته باش که سخن از راه درد، رنج و صلیب است. باید این را هم بدانم. درست است. از خود می‌پرسم که آیا موضوع را کمی بیش از حد-کمی بیش از حد آسان جلوه نداده‌ایم.

۷۶ داشتم نگاه می‌کردم و همسرم گذاشت... وقتی امروز صبح می‌خواستم بیایم، یک گل رز روی کتم سنجاق کرد. گفت: «باید آن را بزنی. مادرت زنده است.»

و من گفتم: «عزیزم، نمی‌دانم.»

۷۷ روز مادر چیز بسیار خوبی است، اما مانند بسیاری از چیزهای این دنیا، آن را به امری تجاری تبدیل کرده‌اند، فقط برای اینکه گل و چیزهایی از این دست بفروشند. این در حقیقت بی‌حرمتی به مقام مادر است. چرا که مادر من، تمام روزهای سال مادرم است، بله، آقا، نه فقط یک روز.

می‌گویم: «آیا مادرت را دوست داری؟»

۷۸ «دفعهٔ قبل، در روز مادر برایش یک دسته گل فرستادم.» خوب برادر، او باید هر روز مادرت باشد. اما این مسئله اسباب تجارت شده است.

۷۹ این گل زیباست. من گل زیبا را دوست دارم. نظرم دربارهٔ آن همان است که... گل چقدر زیباست. شکوفا می‌شود. و عطر دارد. رهگذر بوی آن را حس می‌کند. حیوانی که عبور می‌کند، بوی آن را استشمام می‌کند. پس، خوب نگاه کنید، زیباست. مانند کلیسای خداوند عیسی مسیح است که پرشکوه‌ترین چیز است، شفاهای الهی، قدرت‌ها، عجایب، آیات، معجزات، رها شدن از بند گناه. مکان شگفت‌انگیزی است. اما نگاه کنید، اگر این گل رز... ما که کلیسا هستیم، باید مانند تمام طبیعت باشیم.

۸۰ این گل رز زیباست و به همین دلیل تمام گاوهای منطقه اگر می‌توانستند آن را می‌لیسیدند. اما طبیعت سرنیزه‌های کوچکی برایش فراهم کرده، نیزه‌های کوچکی که بیرون زده‌اند، که آن را خار می‌نامیم و آنها حیوانات را دور می‌کنند. آنها از گل محافظت می‌کنند. دقیقاً چنین است.

۸۱ و فکر می‌کنم امروزه اگر کلام خدا را نداشته باشیم که برنده‌تر از هر شمشیر دو لبه است، تا این زیبایی را با قدرت قدوسیت خدا احاطه کند، در نهایت تمام گاوهای کشور آن را می‌لیسند و از ریشه می‌کنند. آن را کثیف خواهند کرد. چنین اعتبار کلیسا از بین می‌رود. این عین حقیقت است.

۸۲ معتقدم آنچه امروز بدان نیاز داریم، شمار بیشتر خادمینی است که به شیوهٔ کهن و به دعوت خدا برخاسته، بی‌پیرایه و صریح باشند، چه بسا از سطح دانش بالایی برخوردار نباشند اما مردم را پای قربانگاهی بیاورند که آنجا به راستی دل شکسته شوند. نه با شادی و خنده و جویدن آدامس و گذاشتن نامشان روی یک تکه کاغذ بلکه، برادر، به سبک کهن با فریاد و جان نثار کردن تا مردان و زنان به توبهٔ کامل از گناهانشان نائل و به خدا نزدیک شوند. آمین.

۸۳ به شما می‌گویم که ما این کار را می‌کنیم، «هر کس می‌خواهد مسیح را بپذیرد دست خود را بلند کند» و چیزهایی مانند آن. برادر، با این کار مخالفتی ندارم اما این- این گناه را ریشه‌کن نمی‌کند.

۸۴ شما باید ابتدا توبه کنید، خود را اصلاح کنید، آنجا زانو بزنید و فریاد راستی برآورید. هنوز زمانی را به یاد دارم که مردمان دوران قدیم در راهروها پیش می‌آمدند، در مسیرها می‌رفتند و می‌آمدند، گریه می‌کردند و با همسایگانشان صحبت می‌کردند. آنها مسیحیان آن دوران بودند، آنها از کارهای خداوند می‌گفتند.

۸۵ امروزه، نام افراد را در دفتر کلیسا می‌نویسیم و آنها می‌روند، در خانه می‌مانند و هرگز کلمه‌ای دربارهٔ آن امر الهی نمی‌گویند. بی‌تفاوت. «تا زمانی که عضو کلیسا باشیم، همه چیز مرتب است.» دوستان، مطمئنم که در این مورد در اشتباهیم. خود را بیازمایید. زیرا این در روز داوری پایدار نخواهد ماند. نه، آقا. توان پایداری نخواهد داشت.

۸۶ هیچ چیز کمتر از این، «هر که می‌خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند، صلیب خود را بردارد و هر روز بمیرد.» بر روی صلیب مرده باقی بمانید. این حقیقت دارد. سخن از عذاب شدید است! «راه راه، راه راه در پیش خواهیم گرفت.» این سرود را می‌خوانید «همراه با آن اندک‌شماران خوار شده برای خداوند.»

۸۷ به این می‌اندیشم که امروزه در چه زمانی روزگار می‌گذرانیم! بشارت را با زرق و برق و نورهای خیره‌کننده به نمایش می‌گذارند و تلاش می‌کنند... با دیدن ورود مبشری به شهر، آدمی به فکر فرومی‌رود. گاهی جلسات من هم از چنین اشتباهاتی خالی نبوده است. درست است. گاهی از خود می‌پرسم چه کسی وارد شهر می‌شود، مبشر یا عیسی مسیح؟ اما آنها...

۸۸ چندی پیش به جایی در این نزدیکی رفتم که قرار بود مبشری بیاید. و نام عیسی... اما آنها عکس مبشر را گذاشته بودند، «مرد زمان»، مردی برخوردار از چنین، مردی برخوردار از چنان.

۸۹ گاهی به خدمت خودم فکر می‌کنم، مردمی را می‌بینم که می‌آیند. به اتاق هتل می‌روم و می‌گویم: «خدایا، مردم برای دیدن چه کسی می‌آیند، من یا تو؟» توجه دارید؟ «اگر برای دیدن من می‌آیند، هنوز از گمشدگان هستند، پس ای خدا، مرا در هم بشکن، مرا از این میان بردار. می‌خواهم تو را بنمایانم، همان که روزی با دستان لرزان و بدنی ضعیف و لرزان در برابرش خواهم ایستاد، و آنگاه به تو چشم خواهم دوخت. در حالی که می‌دانم سرنوشت جان و روانم به تصمیم تو بستگی دارد.» بیایید مسیح را برافرازیم.

۹۰ امروز می‌گویید: «خوب، از باپتیست‌ها هستم. متدیست هستم. از اعضای خیمه هستم. چنین هستم.» این هیچ ربطی به موضوع ندارد، به هیچ وجه. گاهی بسیار تعجب می‌کنم.

۹۱ اینجا چندی پیش یک پوستر تبلیغاتی دیدم که کمپین مبشری را در شهر معرفی می‌کرد. و نام آن مرد، نام آن آقا با حروف بسیار درشت در سراسر پوستر این چنین نوشته شده بود. و پایین در گوشه‌ای کوچک نوشته شده بود، «عیسی مسیح، دیروز، امروز و تا ابد همان است»، آن پایین در یک گوشه. توجه می‌کنید؟

۹۲ تمام آن جنبه مقدسی که متعلق به مسیح است را از او گرفته‌اند تا آن را بر یک انسان، یا یک کلیسا، یا مجموعه بنهند. برادر، این را خطاب به تو می‌گویم، شاید بتوانی... در کلیسا به خود اجازه خودنمایی و لودگی‌های هالیوودی بدهی. اما در حضور عیسی مسیح، اوست که باید جلال یابد. این حقیقت است. برادر و خواهر عزیزم، این واقعیت است.

۹۳ از من خشمگین نشوید. به یاد داشته باشید که برای شما موعظه می‌کنم. می‌خواهم چنان موعظه کنم که گویی آخرین موعظه زندگی‌ام است. می‌خواهم هر یک از موعظه‌هایم را چنان ایراد کنم که گویی انسانی در حال مرگ هستم که دارد برای انسان‌هایی در حال مرگ سخن می‌گوید. چنین هستم، نور شمع زندگی‌ام هر روز کمتر و کمتر می‌شود، شما نیز همچین. ما فانیانی در حال مرگ هستیم. ناگزیر روزی با خدای زنده روبرو می‌شویم، پس بهتر است در این مورد از عمق وجود صادق باشیم.

۹۴ تمام این خودنمایی‌ها و چنین رفتارهایی، همچنین پیوستن به کلیسا، و به اینجا و آنجا رفتن و چنین و چنان عمل کردن.

۹۵ بهتر است جلسات دعای به سبک قدیم در خانه‌های خود داشته باشیم و شب و روز به درگاه خدا بانگ برآوریم. آن روز نزدیک است، «زمان سختی، زمان اضطراب». کتاب مقدس می‌گوید: «یک روز تریک». و ما در آن به سر می‌بریم.

۹۶ ببینید چگونه آن مرد بزرگ در اوج هیجان به آنجا رفت. او با ولرمان و با لب‌مرزی‌ها همراه شد و گمان می‌کرد که کار بزرگی انجام می‌دهد، تصور می‌کرد خدا او را برکت داده است. و متوجه نشد که در همان لحظه، تمام آن گروه را با خود به آن راه می‌کشاند. چه چیز؟ «گروه کوچک ما از یهودا در اینجا، ما پایین خواهیم رفت و به لشکریان بزرگ اسرائیل خواهیم پیوست. چه قوم قدرتمندی خواهیم بود.»

۹۷ موضوع از این قرار است. و این دقیقاً همان خط فریبی است که شیطان هم اینک از آن استفاده می‌کند تا دجال و ضد مسیح را وارد کند، به همان قطعیتی که اینجا ایستاده‌ام، چنین است. «ما نیروهایمان را متحد خواهیم کرد.» نمی‌توانیم این کار را بکنیم. چگونه دو نفر می‌توانند با هم گام بردارند در حالی که با هم توافق ندارند؟

۹۸ ایالات متحده دقیقاً همان تجربه و همان اشتباه را مرتکب شد، زمانی که آنجا با روسیه متحد شد. هنگامی که در آستانه ورود به جنگ بودیم، با روسیه هم‌پیمان شدیم. و اکنون می‌بینید که چه نتیجه‌ای برای ما داشت، مگر نه؟ آنها هواپیماهای ما و تمام اسرار ما، بمب‌های اتمی ما و همه چیز را آنجا دارند و آماده‌اند تا آنها را به ضد خودمان به کار برند. در بعد روحانی هم به همین ترتیب است.

۹۹ پس می‌بینیم که تنها بعد از پیمان بستن یهوشافاط، تازه به رأی جویی پرداختند. حال توجه کنید، به دنیای بیرون بنگرید، او گفت: «البته اینجا نبی بسیار داریم. یک مدرسه مذهبی پر از آنها داریم.»

۱۰۰ آنها به دنبال افراد آموزش‌دیده و مسلط به روان‌شناسی و با احاطه کامل نسبت به آن موضوع رفتند. گفتند: «حال، بیایید، و از خداوند سؤال خواهیم کرد و با او مشورت می‌کنیم.»

۱۰۱ بدیهی است که همه آنها با افکار نفسانی و مغرورانه جلو آمدند و گفتند، «حال بین، ما... تو پیش برو. خداوند با توست و خداوند آن پهنه از سرزمین را در آنجا به تو خواهد داد، و آنجا از آن تو خواهد بود. آرامیان را سراسر عقب خواهی راند. تو کامیاب خواهی شد.» یکی از آنها حتی یک جفت شاخ بزرگ آهنی برای خود ساخت و چنین به اطراف می‌دوید و می‌گفت: «تو با اینها آرامیان را عقب خواهی راند.»

۱۰۲ اما با این حال، یهوشافاط کمی روحانی‌تر از آن بود که این حماقت‌ها و دلک‌بازی‌ها را باور کند. درست است.

۱۰۳ پروردگارا، باز هم یهوشافاط‌هایی به ما بیخش که از این لودگی‌های هالیوودی به تنگ آمده باشند. بله، تظاهر می‌کنند و وانمود می‌کنند چیزی هستند که در حقیقت نیستند؛ نقش بازی می‌کنند، صحنه‌سازی می‌کنند و چنین می‌کوشند مردم را به سمت خود بکشاند سپس وقتی مردم آمدند، پس از اینکه وارد می‌شوند، چه چیز برای ارائه به آنها دارید؟ مانند اینکه از کسی بخواهیم «بیاید و در بیابان شنا کند». تنها چیزی که نصیبتان می‌شود ریگ‌های ساحل است که به سرتان برخورد می‌کند و سبب درد و رنجتان خواهد شد.

۱۰۴ اینک دقت کنید، آنها را وارد چه چیزی می‌کنید؟ چندی پیش بانویی به من گفت: «آقای می‌گفت، خیلی دوست دارم به کلیسا بروم اما از رفتن به کلیسا چه چیزی نصیبم می‌شود؟ می‌گفت، تمام آنچه می‌کنند ترتیب دادن میهمانی‌های شام است و آنها... این، آن و چیزهای دیگر.» و آن خانم گفت: «من آنجا ایستادم بی‌آنکه کلمه‌ای بگویم، چون نمی‌دانستم او را کجا بفرستم.» موضوع از این قرار است. گفت: «چقدر

دوست داشتم کلیسایی به سبک قدیم پیدا می‌کردم، جایی که به راستی سرودهای قدیمی می‌خوانند و زندگی خداپسندانهای دارند.»

۱۰۵ فرزندان گرسنه هستند و از سطل زباله خوراک می‌خورند. این بر عهدۀ کلیسای خدای زنده است که آنها را با کلام زنده و حقیقی خدا... خوراک‌رسانی کند.

۱۰۶ یهوشافاط آنجا در میان تمام آن زرق و برق‌ها و هر چیز دیگر گفت: «آیا نفر دیگری هم هست؟»

۱۰۷ اخاب گفت: «یکی دیگر؟ چرا به یکی دیگر نیاز داری؟ ما اینجا چهارصد نفر از بهترین مردان کشور را داریم، از نخبگان و دانش‌آموختگان که به بهترین نحو تغذیه و پوشانده شده‌اند. همگی به اتفاق، به یک دل و با یک صدا می‌گویند، برو! خدا با تو است.»

۱۰۸ از خود می‌پرسم که مگر همین اتفاق در ایالات متحده نیفتاده است. در شگفتم که مگر همین اتفاق در کلیسای خدا نیفتاده است. در شگفتم. می‌گویند: «خوب، نگاه کنید، آنها کامیاب هستند. جلسات باشکوه و بزرگی دارند. هزاران نفر را در یک زمان گرد هم می‌آورند.» اما از خود می‌پرسم آیا نفر دیگری وجود ندارد. در شگفتم که آیا چیز متفاوتی وجود ندارد.

۱۰۹ می‌بینیم که در عرض شش هفته، سی هزار نوکیش و نوایمان داریم ولی شش هفته بعد، حتی یکی از آنها هم باقی نمانده است. جایی اشکالی وجود دارد. این حقیقت است. همهٔ اینها چیزی جز زرق و برق و مسائل ساختگی نیست. دنیا با استفاده از تلویزیون، رادیو، سینما و دیگر رسانه‌های موجود، این ملت را با اراجیف و مزخرفات هالیوود به فساد کشانده است. آری، حقیقت همین است. همه یکسره در پی زرق و برق و جلوه‌های ظاهری هستند. مگر این حقیقت ماجرا نیست؟ خود می‌دانید که حقیقت است. ما دیگر آن دینداری به سبک کهن که سال‌ها پیش داشتیم را نداریم. دلیلش این است که آن را رها کرده‌ایم. تا لحظاتی دیگر به این موضوع خواهیم پرداخت، ملاحظه خواهید کرد.

۱۱۰ خوب، چه تصویر زیبایی، یا بهتر است بگویم چه تصویر تکان‌دهنده‌ای. اینک یهوشافاط جلو می‌آید و می‌گوید: «بله، من همهٔ آنها را می‌بینم. آنها همه مدارج دانشگاهی دارند» و غیره. «همهٔ آنها می‌خواهند نبی یا خادمان برجسته‌ای باشند. آنها از کالج‌هایی بنام فارغ‌التحصیل شده‌اند. و همهٔ اینها را دارند. آنها از مکتب بزرگ انبیا و غیره آمده‌اند. و همگی با هم عقیده می‌باشند. درست است. اما آیا با این حال نفر دیگری نیست؟»

۱۱۱ «خوب، وقتی چهارصد نفر هم‌زمان با آن مسئله موافقت می‌کنند، چرا باز به یکی دیگر نیاز داری؟»

۱۱۲ اما آن مرد در اعماق دلش خدا را داشت. و می‌دانست که یک جای کار درست نیست. بله، آقا، او می‌دانست که اوضاع خراب است. چرا؟ اجازه دهید به شما بگویم... این در کتاب مقدس نیامده است اما من چنین برداشت می‌کنم. می‌دانم-می‌دانم که

یهوشافاط می دانست آن ریاکار یعنی اخاب رابطه‌ی درستی با خدا نداشت. ایلیا کلام خدا را به او نبوت کرده بود. پس چگونه خدا می تواند آنچه که لعنت کرده بود را برکت دهد؟ آمین.

۱۱۳ دوست گرامی، امروز هم همین را می گویم. کلیسای خدای زنده که به خدا وفادار می ماند نیز همین را خواهد گفت. نمی توانید روغن را با آب مخلوط کنید و آن را نجات بنامید. اصلاً شدنی نیست. برادر، باید جدا شوید. باید اتفاقی بیفتد. تا هنوز امیدی باقی مانده، باید بی درنگ کاری انجام دهیم زیرا زمان روده شدن نزدیک است.

۱۱۴ مسائل بر روی هم انباشته می شوند و کلیسا هم بسیار از مسیر دور شده است. افراد انواع مجلات، کتاب‌ها، داستان‌ها و همه چیز را می خوانند. امروز می توانم بروم به... می توانم به کلیسایی بروم و بگویم: «چند نفر می دانند...» پس از پشت سر گذاشتن یکی از آن بیدارهای بزرگ، دیگر همه‌ی سرودها را می دانند، «خوب، فلان سرود در کدام صفحه است؟» همه آن را می دانند. می دانند درباره‌ی کیست. می دانند چه کسی کاندیدای ریاست جمهوری است و چه کسی کاندیدای فلان چیز، و اینکه چند ستاره‌ی سینما ازدواج کرده‌اند، این، آن و موارد دیگر. اما از کلام خدا هیچ نمی دانند. موضوع از این قرار است. پس به آنها زرق و برق می دهیم... و با وجود چنین مسائلی آنها ادعای مسیحی بودن نیز دارند.

۱۱۵ این تقصیر مردم نیست. از پشت منبر سرچشمه می گیرد. دقیقاً از پشت منبر برمی آید. به مردم انواع ریتم‌ها و این و آن و سازمان‌دهی‌ها، و نحوه‌ی تشکیل گروه‌های جوانان و اموری از این دست را آموزش می دهند. نمی دانم اینها چه سودی دارد؟ مخالفتی با چنین کارهایی ندارم اما با خود می اندیشم آیا این همان چیزی است که خدا مطالبه می کند؟

۱۱۶ در حالی که عیسی گفت: «اگر کسی از آب و روح متولد نشود، هرگز به ملکوت وارد نخواهد شد. هر که بخواهد مرا پیروی کند، باید خویشتن را انکار کند و از خوشی‌های دنیوی خود دست بکشد، صلیب خود را برداشته و مرا پیروی کند.» صلیب نماد «مرگ و رنج» است. «هر که می خواهد مسیحی باشد، باید افکار خود را کنار گذارد. باید از کارهای خود دست بکشد. باید خود را از هر چیزی تهی کرده و خویشتن را انکار کند و صلیب وقف شده و تقدیس شده را بردارد و هر روز مرا پیروی کند. هر که می خواهد از عقب من آید، چنین کند.» این فرموده‌ی عیسی است.

۱۱۷ اما ما امروز می گویم: «بگذارید همه خوش بگذرانند. دست بزنند. بگذارید همه فریادکنان هلولیاه بگویند! بگذارید همه فلان کار را کنند.» چه سر و صدای زیادی به راه انداخته‌ایم! آمین. خدا... آنها سرودهای جدیدی سر می دهند و چنان سریع می خوانند که گویی می خواهند با آن از دیوار رد شوند، یا کاری از این دست.

۱۱۸ به گمانم اگر به جای اینها سرود خدا، نزدیک‌تر به تو و همان سرودهای کهن را می خواندیم، برای کلیسا بسیار سودمندتر بود.

۱۱۹ شمار بسیاری از نوازندگان ارکستر رقص را جمع کرده‌اند، جوانی که دیشب آنجا در یک ارکستر رقص می‌نواخت، چگونه می‌شود که امشب اینجاست و در کلیسای خدای زنده می‌نوازد؟ این کار از دید خدا مکروه است. بگذارید آن جوان ابتدا خود را ثابت کند و ثمره شایسته توبه بیاورد تا نشان دهد که رابطه‌اش با خدا درست است.

۱۲۰ دنیای جاز را تا بر روی منبر می‌آورند. موعظه‌های هالیوودی را تا پشت منبر می‌آورند که مسائل را با رنگ و لعاب فریبنده ارائه می‌دهند.

۱۲۱ همین چند هفته پیش در شهر زیبای شما یعنی لویی‌ویل کنتاکی بودم، درست است؟ قلبم شکسته بود، همه آنجا نشسته بودند و می‌خواستند شاهد معجزات خدا باشند اما به محض اینکه انجیل موعظه می‌شود، در دم جمع می‌شوند، روی خود را برمی‌گردانند و از ساختمان خارج می‌شوند. بله، آنها آن امر الهی را نمی‌خواهند. دل‌هایشان سخت شده است. بیرون می‌روند، بسیاری از آنها حتی پروتستان هستند و به کلیساهای پروتستان می‌روند. اما به قدری از زرق و برق و تمام این چیزها، این حماقت‌ها و رفتارهای کلیسایی پر شده‌اند... که از روح خدای زنده هیچ نمی‌دانند. «ظاهر دینداری دارند اما قوت آن را انکار می‌کنند.»

در چه روزگاری به سر می‌بریم. ببینید اوضاع به کجا رسیده و چقدر مسائل بر روی هم انباشته شده است.

۱۲۲ یهوشافاط گفت: «بله اخب، می‌دانم. آن چهارصد واعظ تو آنجا حاضرند. آنها همه مردانی بسیار خوش‌ظاهر، خوش‌لباس، با موهای مرتب هستند و هرآنچه که فکرش را بکنی. شاید دکترای الهیات داشته باشند، چه بسا انواع و اقسام مدارک و مدارج تحصیلی را داشته باشند. شاید نگاهشده‌های مقدس را از الف تا یا بدانند. اما آیا جایی دیگر نفر دیگری نداری؟ آیا جایی نفر دیگری نیست؟»

۱۲۳ اخب گفت: «بله، یک نفر دیگر هم هست اما من از او متنفرم.» مسئله این است. مسئله همین است. «من از او متنفرم.» به یاد داشته باشید، اخب مردی مذهبی بود و آنها هم دکترهای مذهبی بودند اما از آن مردی که برخوردار از حقیقت بود، متنفر بودند. اخب گفت: «از او متنفرم.» گفت: «چون همیشه به ضد من فریاد برمی‌آورد.» چگونه می‌توانست کاری جز این انجام دهد، در حالی که کلام خدا اخب را محکوم کرده بود؟

۱۲۴ اگر شما مرد خدا یا زن خدا باشید، چطور می‌توانید خاموش بمانید وقتی که می‌دانید و می‌بینید گناه و مسائل دیگر روی هم انباشته می‌شود و سنگینی می‌کند، وقتی می‌بینید جان انسان راهی جهنم می‌شود، آن هم میلیون‌ها جان در هر روز، آیا خاموش می‌مانید؟ نمی‌توانید سکوت اختیار کنید.

کسی اینجا به من گفت: «فکر می‌کنی بتوانی جلوی این وضع را بگیری؟»

۱۲۵ گفتم: «خیر. نمی‌توانم جلوی او را بگیرم زیرا خدا چنین گفته است. اما روزی در دادگاه دآوری آن پرده نمایش بزرگ را بیرون می‌کشند، دوربین را به کار می‌اندازند و این نوار ضبط شده را پخش می‌کنند. من آنجا خواهم ایستاد و به آن گوش خواهم

داد، می‌خواهم صدای خود را بشنوم که به مردم دربارهٔ این مسائل هشدار می‌دهد. خدا با بلند شدن صدای من به ضد این مسائل، مرا داوری خواهد کرد.» بله، آقا. وقتی ببینیم این زندگی، این نسل، در داوری دوباره در برابر دیدگان ما قرار می‌گیرد. یقیناً. در عصر هولناکی زندگی می‌کنیم. و موضوع از این قرار است.

و او را می‌بینیم که... او گفت: «آیا نفر دیگری نیست؟»

۱۲۶ او گفت: «بله، اما از او متنفرم، چون همیشه به ضد من نبوت‌های بد می‌کند.»
۱۲۷ با دیدن آنچه می‌گذرد، چگونه می‌تواند از گفتن آن حقایق سخت خودداری کند؟ با دیدن آن سبک زندگی که اخاب در پیش گرفته و کارهایی که می‌کند و اینکه مردم در چه وضعیتی گرفتار شده‌اند.

۱۲۸ چطور یک مرد خدا یا یک زن خدا می‌تواند از فریاد برآوردن و سرزنش کردن گناه جاری از هر طرف، خودداری کند؟ در حالی که می‌بینند واعظان ولرم که همه چیز را با رنگ و لعاب فریبنده نشان می‌دهند و مربیان و امثال آنها اجازه می‌دهند میلیون‌ها تن از مردم تحت تأثیر فریب راهی جهنم شوند، بسیاری از... حتی در میان مردمان مدعی قدوسیت. من تنها دربارهٔ متدیست‌ها و باپتیست‌ها و دیگران سخن نمی‌گویم، در میان آنها هم همین وضعیت وجود دارد. اما اینک این اوضاع در میان صفوف خود شما هم برقرار است.

۱۲۹ آنها روی سکو می‌روند، در حالی که به هر چیزی شباهت دارند جز مسیحیان، سبک زندگیشان به هر چیز دیگری می‌ماند، سراسر کشور را زیر پا می‌گذارند و نام آن را «دین» می‌گذارند. یک دین است اما از نجات خداوند بسیار فاصله دارد. این عین حقیقت است. آنها به قدری مردم را به این مسائل کشانده‌اند که تنها به مستی آدم هیجان‌زده تبدیل شده‌اند و نه بیشتر. سپس به محض فروکش کردن آن اندک هیجان، طولی نمی‌کشد که دیگر حتی یک نفر از آنها را هم نمی‌یابید و کلیسا خالی می‌شود. برادر، اگر مردی عاشق خدا باشد، همواره در جای خود در کلیسا خواهد نشست. نمی‌تواند از کلیسا دور بماند. درست است.

۱۳۰ اینک دقایقی توجه کنید. سعی می‌کنم به سرعت پیش رفته و به اصل مطلب بپردازم، چون فرصتم رو به پایان است.

پس توجه کنید، او گفت: «آیا جز اینها، نفر دیگری نیست؟»

۱۳۱ او گفت: «بله، اما از او متنفرم. همیشه به ضد من نبوت می‌کند. سخنان بدی به ضد من می‌زند.»

گفت: «بسیار خوب، برو او را بیاور.»

گفت: «نامش میکایا است.»

۱۳۲ اما آن قدر مذهبی و متدین بود که بدانند آن آقایان درست نمی‌گویند.

۱۳۳ و هر انسانی که به واسطهٔ روح خدا اندکی هم لمس شده باشد، می‌داند چیزهایی که امروزه نامش را مسیحیت گذاشته‌اند، با حقیقت همخوانی ندارد. «نمی‌توانید دنیا

و آنچه در دنیاست را دوست بدارید. اگر آنها را دوست بدارید، محبت خدا در شما نیست.» این گفته کتاب مقدس است.

اکنون دقت کنید. او گفت: «برو او را بیاور.» و آنها رفتند.

۱۳۴ او قاصدی فرستاد، شاید شماس کلیسا یا شخصی دیگر، او به آنجا رفت و گفت: «میکایا، اینک گوش کن، می‌خواهیم تو را نزد اخاب و یهوشافاط ببریم. خوب، هر دو آنها آنجا حضور دارند و مردان بزرگی هستند. معلم و دانشمند هستند. مدرک خود و هر چیز دیگر را دارند. و تمام کسانی که در سمینار ما هستند، تمام کلیساهای ما در اینجا کاملاً موافق و هم‌رأی هستند که این اراده‌ی خداوند است. پس تو هم همان حرفی را بزن که آنها می‌زنند، به تو می‌گوییم که لباس‌های برازنده‌تری خواهی داشت و کادیلاک خواهی راند. به تو می‌گوییم، اگر این کار را بکنی به واقع به شخصیتی بزرگ تبدیل خواهی شد. بله، آقا. تو کامیاب خواهی شد.»

۱۳۵ میکایا گفت: «به حیات خداوند زنده سوگند، تنها همان را خواهم گفت که خدا بگوید.» آمین. این همان انسان دلخواه من است. «شاید مجبور شوم به خاطر انجام این کار تنها به خوردن نان و آب بسنده کنم.» حتی اگر سیلی بخورد و هرچه پیش آید، با این حال او حقیقت را گفت و در آن پایداری کرد. خدا حقانیت آن را تأیید کرد. او چندان محبوب نبود اما خدا را می‌شناخت.

۱۳۶ میکایا دلاور را به آنجا آوردند. او گفت: «بسیار خوب میکایا، تو در این باره چه برای گفتن داری؟»

۱۳۷ گفت: «برو. راهی شو.» گفت: «برو و کامیاب باش. راهی شو، این همان کاری است که می‌خواهم انجام دهی. اما اسرائیل را دیدم، مانند گوسفندانی بدون شبان که بر کوه‌ها پراکنده شده‌اند. چنین است.» این سخن میکایا بود.

۱۳۸ و هنگامی که او چنین گفت، اخاب رو به یهوشافاط کرد و گفت: «به تو چه گفته بودم؟ این غلتنده‌ی مقدس...» یا هر چیز دیگر، ببخشید، یا هر نام دیگری که دارد، آن مرد گفت: «به تو چه گفته بودم؟ این شخص فقط به ضد من نبوت بد می‌کند. به تو چه گفته بودم؟ او فقط کلیسای ما را محکوم می‌کند، کشیش‌های ما را محکوم می‌کند و شیوه‌ی دینداری ما را نیز محکوم می‌کند. به تو چه گفته بودم؟ اینکه او همین را خواهد گفت. من او را می‌شناسم. پدرش را هم که پیش از او بود می‌شناختم.» آمین. «پدرش را هم که پیش از او بود، می‌شناختم.» بله، آقا، یک مرد راستین خدا. گفت: «می‌دانستم که او چنین خواهد گفت.»

۱۳۹ و سپس او گفت: «بله، اسرائیل را دیدم، مانند گوسفندانی بدون شبان که بر کوه‌ها پراکنده شده‌اند.» و سپس او گفت: «من...»

۱۴۰ آنگاه یکی از کسانی که آنجا بود، همان که برای عقب راندن دشمن شاخ‌های بزرگی بر سر قرار داد، یک واعظ، جلو آمد و میکایا بی‌ادعا را تحقیر کرد، سیلی محکمی بر رخسار او زد و گفت: «روح خدا به کدام راه از نزد من رفت؟ اگر می‌دانی بگو.»

۱۴۱ او گفت: «کمی صبر کن وقتی در آن زندان افتادی، آنگاه خواهی فهمید که کجا رفته است.» درست است.

۱۴۲ کمی صبر کنید تا روسیه اینجا مستقر شود، تا ملت‌ها را تحت کنترل خود درآورد و این کشور را به خاطر وضعیت دین‌گریزی‌اش ببلعد، آنگاه خواهید دید چه چیزی حقیقت بود و چه چیزی دروغ. درست است. خواهید دید که مذهب ولرم شما ثمره‌ای خواهد داشت یا نه.

۱۴۳ این ملت باید بگرید، نه اینکه از خنده به گریه افتد و تئاتر بازی کند. این ملت باید توبه کرده و به زانو درآید. این همان چیزی است که ما نیاز داریم. نه یک بیداری که هدفش فقط وارد کردن جمعیت بسیار به کلیسا باشد. باید تمام مشروب‌فروشی‌ها را ببندیم، به سیگار کشیدن پایان دهیم و کارخانه‌ها را ویران کنیم. یک جنبش واقعی روح‌القدسی به سبک کهن به راه بیندازید، جایی که مردان و زنان شب و روز به روی خود می‌افتند و گریه و زاری می‌کنند. به شما می‌گویم، این امن‌ترین پناهگاهی خواهد بود که این ملت تا به حال به داشته است. این واقعیت است.

۱۴۴ باشد که خیمهٔ برانهام نادانی‌هایش را ترک کند. باشد که اینجا پای قربانگاه حاضر شویم و رابطهٔ خود با خدا را درست کنیم. با همسایگان و دیگران آشتی کنیم و رابطهٔ خود را با خدا اصلاح کنیم. دیگر چنین جنجال‌هایی نخواهید داشت، اینجا به نقطهٔ جاذبهٔ دنیا تبدیل می‌شود. درست است. خوب، این حقیقت است.

۱۴۵ سپس او گفت: «روح خدا به کدام راه از نزد من رفت؟»

۱۴۶ میکایا گفت: «خدا را دیدم که با لشکر و شورای خود در جلال نشسته بود.»

۱۴۷ می‌دانید، خدا هر از گاهی در آن بالا شورایی تشکیل می‌دهد. او-او موجودات فرشته‌گون خود را فرامی‌خواند و هر از گاهی در آسمان شورایی برپا می‌کند.

۱۴۸ گفت: «خدا را بر کرسی خود نشسته دیدم و همه نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند.» سپس گفت: «آنها در حال گفتگو بودند، چه کسی را بفرستیم تا اخاب را فریب دهد و او را به آنها بکشاند تا نبوت ایلیا به انجام رسد؟ خدا از پیش فرموده بود چه اتفاقی خواهد افتاد، پس ببینیم چه کسی می‌تواند برود.»

۱۴۹ «و روحی دروغگو بیرون آمده،» البته که از جهنم برآمد، «به حضور خدا ایستاد و گفت، من خواهم رفت و به درون آن واعظان نفوذ خواهم کرد و کاری می‌کنم که همهٔ آنها به دروغ نبوت کنند.» این آنها را تکان داد. تأثیر عجیبی بر آنها گذاشت، وقتی که «آنها گفتند، پایین خواهم رفت و آن واعظان، هر تعداد که باشند را وادار می‌کنم به دروغ نبوت کنند.» و او پایین آمد و وارد آن واعظان شد و آنها شروع به نبوت دروغ کردند.

۱۵۰ و برادر، همان خدا امروز بر همان تخت سلطنت می‌کند. و همان روح دروغگو امروز همان کار را انجام داده است، آنها به دروغ نبوت می‌کنند.

۱۵۱ پس از جنگ جهانی اول مدام می‌گفتند: «صلح، صلح، صلح.»

۱۵۲ به شما نشان خواهیم داد که از کجا آمد. پس از جنگ جهانی اول، زمانی که فرانسه دوران طلایی خود را سپری می‌کرد، از خدا روی برگرداند و شروع کرد به...

۱۵۳ حال می‌خواهم کمی درباره اخلاقیات صحبت کنم، پس برای دقایقی آرام سر جای خود بنشینید.

۱۵۴ نگاه کنید، در آغاز شرارت و فساد از آنجا در فرانسه سر برآورد. اگر بتوان در دنیا جایی را لانهٔ فساد نامید، همان پاریس فرانسه است. من کمابیش دور دنیا را گشته‌ام، آنجا بدترین جایی است که تا به حال دیده‌ام. لندن انگلستان هم تفاوت چندانی ندارد. ایالات متحده هم دقیقاً دارد همان مسیر را دنبال می‌کند. درست است. در چنین وضعیتی به سر می‌برند.

۱۵۵ هر زمان که پاک‌دامنی و اخلاقیات زنان سقوط کند، ستون فقرات آن ملت شکسته می‌شود.

۱۵۶ به کشورهایشان می‌رویم و می‌گوییم که میسر هستیم اما آنها دوست ندارند... می‌گویند: «می‌خواهید به ما چه چیزی را نشان دهید؟ اینکه چطور دربارهٔ همسران یا دخترانمان آوازهای رکیک بخوانیم؟ می‌خواهید به ما بگویید چطور از همسرانمان طلاق بگیریم؟ به ما یاد دهید که چطور ویسکی بنوشیم و همان کارهایی را بکنیم که شما می‌کنید؟» ما این چنین هستیم.

۱۵۷ ما ادعا می‌کنیم که ملتی مذهبی و مسیحی هستیم. خوب، آن مردمان «غیرمسیحی» آفریقا می‌توانند به ما اخلاق و شیوهٔ زندگی بیاموزند. فاسدترین مکان در ایالات متحده یا در دنیا همین کشور است، با وضعیتی که هم اینک به آن دچار شده است. من آمریکایی هستم، یقیناً. خوب، برادر، نمی‌توانم سکوت اختیار کنم، چه در مقابل اخاب باشد و چه یهوشافاط... و باید تأیید کنم آنچه خدا می‌گوید، حقیقت است. این موضعی است که کلیسا باید امروز برگردد. اگر قرار باشد بین ملت و خدا یکی را انتخاب کرد، انتخاب همیشگی خداست. بله، آقا.

۱۵۸ ملاحظه کنید، در فرانسه به تمام آن کثافات و سبک زندگی که در آنجا داشتند، روی آوردند. پس خدا آلمان را به سراغشان فرستاد تا کمی آنها را گوشمالی دهد. سپس به آنجا رفتیم تا جانشان را نجات دهیم. و به محض اینکه این کار را کردیم و در جنگ پیروز شدیم و آلمانی‌ها را عقب راندیم و با فرانسه صلح شد، آیا آنها به سوی خدا بازگشتند؟ خیر، آقا. زن، شراب، عیاشی، گناه و فساد که همه جا را فرا گرفته بود.

۱۵۹ سپس آنها چه کردند؟ چه اتفاقی افتاد؟ اینجاست که او شروع کرد. شیطان مقررمانده‌اش را در آنجا مستقر کرد. درست از همان جا بود که کار تباه‌ساختن اخلاق جهان را آغاز کرد، از پاریس فرانسه.

۱۶۰ و اگر ملاحظه کنید، او نمی‌توانست در زمینهٔ خدمت وارد اینجا شود، پس از راه هالیوود وارد اینجا شد. او مقرر... او مقرر خود را اینجا در هالیوود برپا کرد. شیطان چند سال پیش، پانزده یا بیست سال پیش، با ارتش بزرگش در اینجا فرود آمد و به هالیوود

کالیفرنیا رفت و آنجا پیاده شد. و چنین ایالات متحده را با قدرت‌های شیطانی‌اش تسخیر کرد. دقیقاً تمام مدهای ما از پاریس می‌آیند. به هالیوود راه می‌یابند و از آنجا بر روی پرده‌های سینما می‌روند. دختربچه‌ها و پسر بچه‌ها و دیگران می‌روند تا آن فیلم‌ها را تماشا کنند.

۱۶۱ کودکان کوچک دوست‌داشتنی، بچه‌های خوب، با خود آنها مخالفتی ندارم. خدا قلب کوچک آنها را برکت دهد. دلم برایشان خون می‌شود.

۱۶۲ و درست در همین شهر، داشتم برای خود... یکی از... روز گذشته با پسر صحت می‌کردم. او گفت: «بابا، کاش در این شهر چند پسر پیدا می‌شد که روح‌القدس داشتند.» و از این قبیل سخنان. از خود می‌پرسید چرا آنجا به دنور در کلرادو یا جایی شبیه به آن رفتم؟ برای اینکه فرزندانم را به جایی ببرم که گروهی از مردم در حال تضرع به درگاه خدا هستند، برادر، این همان چیزی است که ما بدان نیاز داریم.

۱۶۳ در این کشور، این ملت، این شهر و اینجا، اخلاق چنان رو به انحطاط رفته که حقیقتاً تأسفبار و رقت‌انگیز است. اگر فقط می‌توانستم هم اینک آنچه را که مطمئنم حقیقت است، اینجا بیان کنم، چنین می‌کردم، اما این مسائل را حتی نمی‌توان در جمع حضار مختلط مطرح کرد. یا همین‌جا، در همین شهر، و نه فقط اینجا بلکه در جاهای دیگر، همه‌جا، حال دیگر تبدیل شده است به...

۱۶۴ به چه دلیل؟ مردم... دوستان، نگاه کنید، موضوع چنان فریبنده شده است. چنان آرام وارد شد که آدمی به سادگی می‌بیند که در آن محصور شده است. شیطان در گذشته به سراغ مد رفت. شاید دنیای مد را کنار نگذاشته باشد اما قطعاً از کسب و کار خود دست نکشیده است، این را به شما می‌گویم. او همچنان مشغول کار است.

۱۶۵ به وضعیت امروز بنگرید. چنانکه پیش‌تر گفتم، مثال آن خانم جوان را بزنیم، آن دختر جوان که گل سرخ داشت. گل سرخ زیباست، آنجاست تا به آن نگاه کنند، درست است. مانند کلیساست، آنجاست تا دیده شود. مثل یک زن جوان زیبا که آنجاست تا به او نگریسته شود. درست است. اما اگر او... او بسیار زیباست و از آن شوهرش است، در جای خودش است. اما اگر شمشیر اخلاق را برای محافظت از خود به همراه نداشته باشد، برای جامعه و انسان‌ها به یک سربار تبدیل می‌شود، چنان خود را پست خواهد کرد، و چنان رسوا و فاسد خواهد شد که حتی سگ‌ها هم نمی‌خواهند به او نگاه کنند. درست است.

۱۶۶ این مطلب در مورد کلیسای خدای زنده هم صدق می‌کند. آنها به آنجا می‌روند، می‌کوشند مسائل را با رنگ و بوی فریبنده جلوه دهند و خود را آراسته کنند و چنان رفتار کنند که... زنانشان را درست در مقابل... برهنه می‌کنند و مردم متوجه نیستند که این شیاطین در حال نفوذ و تسخیر خانه‌هایشان هستند.

۱۶۷ در همسایگی من خانم جوانی زندگی می‌کند، به نظرم خانم بسیار خوبی است، خانمی متأهل که یک فرزند دارد، روز گذشته آن خانم بیرون آمد، مردانی برای انجام

کاری به خیابان آمده بودند و آن خانم با لباس‌های بسیار کوتاهی بیرون آمده بود، هولناک بود.

۱۶۸ این سخنان برای موعظه روز مادر تکان‌دهنده است، اما برادر، می‌خواهم چیزی به شما بگویم، ای مادران، دوباره مادر شوید!

۱۶۹ حتی پسر کوچکی که به محله ما آمده و به دیدن ما می‌آمد، وارد شد و درباره این مسئله به ما گفت: «آنجا را نگاه کنید.»

گفتم: «خوب، این چیزی نیست.»

۱۷۰ آن خانم، زن بسیار خوبی است. نمی‌گویم که فاسد است. اما موضوع این است که روحی پست و ناپاک بر اوست که او را وادار به این کار می‌کند و خودش هم نمی‌داند.

۱۷۱ چرا یک مادر، یا هر کس دیگر، باید بخواهد آن لباس‌های کثیف و کوتاه را بپوشد و بیرون در مقابل چشم مردان خود را کش و قوس دهد؟ خواهر، شما از زیبایی برخوردارید. شما مادران زیبا هستید. خدا را برای وجود شما شکر می‌کنم. شما زیبا هستید ولی اگر از روح‌القدس بی‌بهره باشید تا شما را از فساد اخلاقی محافظت کند، بهتر بود چنان زشت می‌بودید که هیچ کس به شما نگاه نمی‌کرد و در عوض راهی آسمان بودید. همین‌طور است. این سخن حقیقت است. مراقب آنچه انجام می‌دهید و چنین رفتارهایی باشید.

۱۷۲ پس قضیه این است که شیطان وارد شده و این چیزها را به مردم گفته است. او به درون واعظان رسوخ کرده، آنها از هالیوود الگو می‌گیرند. دختران و زنان جوان از هالیوود الگو می‌گیرند. بهترین چیزهایی که امروزه در کشور دارند، یعنی غیراخلاقی‌ترین چیزهایی که می‌توانید بشنوید، همان چیزهایی است که در گفتگوهای رادیویی درباره آنها صحبت می‌شود.

۱۷۳ پیرزنی مثل خانم کی استار، با او دشمنی ندارم، اما دیدن زنی با پنجاه سال سن و حتی بیشتر، با لباس‌هایی که اندامش سراسر از هر طرف بیرون زده، گویی او را در یک گونی آرد ریخته‌اند. این را محض شوخی نمی‌گویم، چون دارم به ضد این چیزها صحبت می‌کنم. اما زنی که چنین رفتار می‌کند و آنجا می‌ایستد تا الگوی زنان جوان آمریکایی باشد، این چیزی جز بی‌حرمتی به ملت ما نیست. این شیطان است.

۱۷۴ افرادی مانند آرتور گادفری و دیگرانی که اینجا می‌بینیم که این کارها را انجام می‌دهند و مردی شبیه به او که مشهورترین مرد کشور است، اما این تنها یک ننگ است و بس.

۱۷۵ هلولوایه! این مطلب را می‌گویم چون احساس می‌کنم روح‌القدس اینجا حضور دارد. تهاجم آغاز شده و سیلی‌آسا پیش می‌رود، از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر، از جایی به جایی دیگر، از کلیسایی به کلیسای دیگر و از فردی به فردی دیگر.

۱۷۶ ای فرزندان، به نام عیسی مسیح، با در پیش گرفتن معیار اخلاقی بیداری و به مدد خداوند عیسی مسیح برخیزید و بگویید: «راه را همراه با آن اندک‌شماران خوارشده برای

خداوند در پیش خواهم گرفت.» بله، آقا. «مادری واقعی خواهم بود.» «پدري واقعی خواهم بود.»

وقتی دنیا سراسر و هرچه پیرامون جانم است، فرو می‌ریزد،
انگاه او همهٔ امید و پناه من است.

زیرا بر مسیح، آن صخرهٔ محکم ایستاده‌ام،
تمام زمین‌های دیگر شن روانند،
تمام زمین‌های دیگر...

۱۷۷ علت تمام این مسائل چیست؟ اگر خادمان چنین رفتار می‌کنند، دلیلش چیست؟
چه چیزی باعث شد که آن واعظان این دروغ را برای مردم نبوت کنند؟

۱۷۸ چرا سال‌ها پیش، شما متدیست‌ها... وقتی جان اسمیت پا به سن گذاشته را تا
منبرش رساندند تا انجیل را موعظه کند، او یک موعظهٔ کوتاه چهار ساعته انجام داد.
گفت: «مشکل اینجاست که قلبم شکسته است.» گفت: «دختران جوان متدیست ما تا
جایی پیش رفته‌اند که انگشتر می‌اندازند.»

۱۷۹ و امروز شلوارک و آن لباس‌های کثیف و کوتاه را می‌پوشند. اگر کاری انجام
نشود، تا پنج سال دیگر کاملاً برهنه خواهند بود. چه بر سر شما واعظان متدیست،
شما کمبلیت‌ها و شما باپتیست‌ها آمده است؟ بله، آقا. این شیطان است که قدرت‌هایش
را پایین آورده و دیوهای کوچکش را اینجا مستقر کرده است.

۱۸۰ خود متوجه نیستید، شمایی که سیگار می‌کشید، شما زنانی که آن رفتارها را
دارید، شما که می‌نوشید و بدرفتاری می‌کنید، خود متوجه نیستید که بدن‌تان را مسموم
می‌کنید و تمام نسل‌های بعد از خود را نابود می‌کنید، البته اگر نسلی باقی بماند. با
سیگار کشیدن، احتمال ابتلا به سرطان هشتاد و پنج درصد بیشتر می‌شود و شما
عامدانه به سراغ آن می‌روید. و کلیساها هم آن را تأیید می‌کنند.

۱۸۱ چندی پیش در یک کلیسای بزرگ باپتیست در اینجا... دارم از باپتیست‌ها انتقاد
می‌کنم. حق دارم چنین حرفی بزنم چون آنها تا حدی به همان جناحی تعلق دارند که
من از آن آمده‌ام. اما اینکه آنها ناچار شدند بین برنامهٔ مدرسهٔ یک‌شنبه و مراسم موعظه
وقت استراحت بگذارند تا کشیش و دیگران بتوانند برای سیگار کشیدن بیرون روند،
همچنین مردان و زنان در سراسر پیاده‌رو صف کشیده بودند و سیگار می‌کشیدند. این
کار شیطان است. درست است.

۱۸۲ و اینجا هم در شهر خودمان، یکی از برجسته‌ترین خادمان ما، درست در همین جا
در نیوآلبانی، در همین پارک، یکی از خادمان برجستهٔ شهر برنامهٔ رقص اسکوتر را اداره
می‌کند و مردان و زنان را روی سکو می‌فرستد.

۱۸۳ بی‌توجه به آنچه دنیا می‌گوید، برایم مهم نیست چقدر می‌کوشید از این موضوع
ظفره روید، برادر، محال است مردی سالم و طبیعی، همسر مرد دیگری را به سوی
خود بکشاند و در عین حال بی‌تفاوت بماند. خود می‌دانید که این واقعیت است.

۱۸۴ زنان ما را برگرفتند و لباس از تنش درآوردند، آنها آنجا در ادارات، پشت فرمان تاکسی‌ها و همه جا در خیابان هستند. در حالی که باید در خانه مقابل اجاق گاز باشند، آشپزی کنند و غذا بپزند.

۱۸۵ این چیست؟ شیطان است. تهاجم از پیش آغاز شده است. سخن از فلان شخص یا بهمان شخص نیست. می‌گوییم که اینها ارواح ناپاکی هستند که بر مردم مسلط می‌شوند و آنها را سراسر به این مسائل می‌کشانند. سخن از تهاجم به ایالات متحده است.

۱۸۶ واژگونی کلیسا. کلیسایی که توسط شیطان واژگون شده است. در آنجا...

۱۸۷ مرد جوانی که اینک به مدرسه الهیات می‌رود، او را به آنجا می‌برند و اولین چیزی که باید یاد بگیرد، گرفتن مدارکش است. باید روان‌شناسی بیاموزد. باید الهیات بیاموزد. او باید آموزش ببیند و با انواع و اقسام چیزها شستشوی مغزی شود. اگر تحصیلات بالایی نداشته باشد، اگر بسیار باهوش و زیرک نباشد، او را بیرون می‌اندازند، او واجد شرایط نیست. باید چه کار کند؟ به آنجا برود و یک سخنرانی کوچک سیاسی یا به سخنی برای گروهی از مردم، گروهی از مردان و زنان در حال مرگ، سخنرانی سیاسی کلیسایی داشته باشد.

۱۸۸ خدایا، برای ما چند مرد ساده‌دل و بی‌آلایش به سبک کهن بفرست که حتی الف را از ب هم تشخیص نمی‌دهند اما قدرت رستاخیز خداوند عیسی مسیح را می‌شناسند، کسانی که از توبه موعظه می‌کنند و مردان و زنان را به پای قربانگاه می‌آورند تا دل‌باخته خداوند عیسی شوند. [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف.]

۱۸۹ این مایه سرافکنندگی است. او به مدارس الهیات نفوذ کرده است. او به درون کلیساها نفوذ کرده است. لباس زنان ما درآورده است. مردان ما را چنان فریب داده که نمی‌توان چیزی به آنها گفت. و مردان و زنان، فکر می‌کنم...

۱۹۰ شما می‌گویید: «خوب، تقصیر زنان است.» بله، و شما مردانی که به همسرانتان اجازه می‌دهید این کار را بکنند، همین نشان می‌دهد که چگونه مردانی هستید. این سخن عین حقیقت است. قطعاً این ننگ است. مایه تأسف است.

۱۹۱ و اینک نوبت به واعظ می‌رسد. واعظ امروز بر سکوی یک منبر مدرن می‌ایستد. آنجا در مقابل جماعت خود می‌ایستد و تقریباً درباره هر چیزی موعظه می‌کند جز توبه، گناه و صلیب خشن مسیح. بله.

۱۹۲ وقتی حقایق را بیان می‌کنید، مردم برای شنیدن سخنان شما در جلسه بشارتی حاضر خواهند شد. وقتی سعی می‌کنید به هدف بزیند، انجیل را موعظه کنید و مردم را به سمت توبه و اصلاح خود سوق دهید. آنها بلند می‌شوند و بیرون می‌روند، آنها مجبور نیستند به امر الهی گوش دهند. نه، مجبور نیستند. اما برادران، آنها ناگزیرند یا توبه کنند و یا اینکه هلاک شوند.

۱۹۳ سخن از دیوهاست! به مدرسه می‌روید، آنها در مدارس نفوذ کرده‌اند. امروز نگاهی به سراسر کشور بیندازید. به این مهم توجه کنید، شما مردم، شما پروتستان‌ها. ببینید،

امروز چهار مدرسه بسیار بزرگ کاتولیک ساخته شده است. چطور چنین چیزی ممکن است؟ چون شما مواع را انداخته‌اید.

۱۹۴ با مکتب کاتولیک هیچ دشمنی ندارم. هر چند به آن اعتقادی ندارم. من پروتستان تمام عیار هستم. دقیقاً همین‌طور است. و می‌توانم ثابت کنم که آنها... نمی‌شود با آنها بحث کرد. می‌گویند: «برای ما مهم نیست که کتاب مقدس چه می‌گوید. از سخنان کلیسا آگاهی داریم.»

۱۹۵ خدا در کلامش است. این همان جایی است که خدا در آن یافت می‌شود.

۱۹۶ اما برخی از کاتولیک‌ها چنان به کلیسای خود وفادارند که برای شما پروتستان‌ها جای شرمساری دارد. ای کاش شما نیز همان قدر به کتاب مقدس وفادار بودید که آنها به کلیسا وفادارند. صحیح. اما آنها در اشتباهند. می‌توانم تحت اقتدار خداوند قادر مطلق بگویم که آنها در اشتباه به سر می‌برند. قطعاً.

۱۹۷ و شما پروتستان‌ها که رفتارهای نادرست دارید نیز در اشتباه به سر می‌برید، چون در واقع می‌دانید که باید روش دیگری را در پیش گیرید اما باز چنین عمل می‌کنید. این از شما یک ریاکار می‌سازد. یقیناً، این چیزی نیست جز تهاجم، کلیساها می‌گذارند مواع و مرزها فروریزند. و اکنون به جای...

۱۹۸ می‌کوشیم کلیسا را زیبا جلوه دهیم، کلیسای بزرگ‌تری بسازیم، مناره‌های بلندی بر آن برافزاییم، ارگ‌های بزرگ داشته باشیم و در همه این کارها از کلیسای کاتولیک الگوبرداری می‌کنیم. اگر کلیسای کاتولیک محکوم به نابودی است پس شما نباید از آن الگوبرداری کنید. زیرا بر اساس قول خداوند محکوم به نابودی است. و شما که از او الگوبرداری کرده‌اید، همراه با او از بین خواهید رفت.

۱۹۹ اما آنچه امروز بدان نیاز داریم، کلیسایی بزرگ یا مناره‌های بلند نیست بلکه قربانگاه‌هایی به سبک کهن است که در آن گناهان به خاطر دعاها تقدیس شده مردان و زنانی که خداوند عیسی مسیح را دوست دارند، سوزانده می‌شوند. خود این را می‌دانید. این همان چیزی است که بدان نیاز داریم. دوستان، به من گوش دهید. سخنان مرا بشنوید. این از روی محبت است.

۲۰۰ زمان رو به اتمام است. دوست داشتم کمی بیشتر در مورد مسئله همین تهاجم و اینکه کار به کجا کشیده شده، مکث کنم، کمی بعد دوباره به این موضوع برمی‌گردم. تهاجمی رخ داده است. ملت‌های ما را درنوردیده است. ایالات متحده نیز از این تهاجم در امان نمانده است.

۲۰۱ حال به یاد داشته باشید، هرگز در زندگی‌ام رأی نداده‌ام، بله، این را از روی خودستایی نمی‌گویم، این حق طبیعی من به عنوان یک آمریکایی است، اگر بخواهم رأی می‌دهم. اما برای دوستانم بیش از آن احترام قائلم که آنها را وارد چنین مسائلی کنم. نگاه کنید، مردان بسیار خوبی را دیده‌ام که وارد سیاست شدند و به عنوان کلاهبردار از آن خارج شدند، من خواستار چنین چیزی نیستم.

۲۰۲ تنها یک چیز دارم. اینجا هستم تا تنها سکوی یک نفر را بنا کنم، کسی که کاندیدای اعظم است، همان عیسی مسیح و تنها او. و قتم را به او می‌دهم. این درست است. اگر بتوانم کلیسا را به راه راست برگردانم، مابقی دنیا خود به خود پیروی خواهند کرد. این حقیقت است.

۲۰۳ به شما می‌گویم، وقتی آقای روزولت (او از دنیا رفته است، باشد که در آرامی باشد، اطمینان دارم که چنین است.) وارد سیاست شد و برای سه یا چهار دوره پیاپی کاندید شد، کنترل امور را به دست گرفت که صرفاً مقدمات دیکتاتوری بود، می‌توانم این را بر اساس کتاب مقدس به شما ثابت کنم، جایی که گفتم این امر رخ خواهد داد. درست است. دیگر چیزی از قانون اساسی برایمان باقی نمانده، آن را تکه‌تکه کرده‌اند و همه چیز را سرسری برگزار می‌کنند. جمهوری خواهان هم به همان اندازه فاسدند، فرقی با دیگران ندارند.

۲۰۴ زیرا هر مملکت و حکومتی درهم کوبیده خواهد شد اما پادشاهی و ملکوت عیسی مسیح برقرار خواهد ماند و تا ابد سلطنت خواهد کرد. این عین حقیقت است. بر...دانیال دید که آن صخره از کوه‌ها جدا شد و به دنیای سیاست برخورد کرد و آن را درهم کوبید و به غبار تبدیل کرد، مانند گاه در خرمن‌گاه تابستانی. اما آن صخره گسترده و به کوهی عظیم تبدیل شد که تمام آس...آسمان‌ها و زمین را از حضور خود پر کرد. همین است.

۲۰۵ دنیای سیاست نابود شده است. ملت ما درهم شکسته شده است. به خاطر داشته باشید که برادر برانهم گفت، این سخن خداوند است. ملت ما از هم پاشیده است. هرگز دوباره برنخواهد خاست. مانند مابقی ملت‌ها کارش تمام است. در میان ملت‌هایی که هنوز امروز باقی مانده‌اند، بزرگ‌ترین ملت دنیاست اما بدر شریر در قلب مردم کاشته شده است، چطور وارد هالیوود شد، چطور به میان مردم راه پیدا کرد، و شروع به این کار کرد. و دیگر نمی‌توانی چیزی به مردم بگویی.

۲۰۶ رئیس جمهوری را سر کار بیاورید که بخواهد ویسکی را تعطیل کند و قانون منع مشروبات الکلی را اجرا کند، آن وقت ببینید چه اتفاقی می‌افتد. دو ساعت بعد از شروع به کار تیرباران می‌شود. مطمئناً نمی‌تواند دوام آورد، همه دنیا به ضد اوست. بله، آقا. نمی‌توانید این کار را بکنید.

۲۰۷ کارش تمام است. موردتهاجم واقع شده و روح کمونیسم کنترل را به دست گرفته است.

۲۰۸ امروز به مدرسه‌هایمان سری بزنید، به کودکان مدرسه‌ای ما نگاه کنید. باید ببینید که وقتی فرزندان کوچک ما به مدرسه می‌روند، چه می‌شود. دختران کم سن و سال اینجا، در مدرسه‌ها و جاهای دیگر در چهارده یا پانزده سالگی، مادرانشان آنها را به مدرسه می‌فرستند، در حالی که از نظر اخلاقی و روانی تباه شده‌اند، گرفتار مواد مخدر، اعتیاد و سیگار شده‌اند، همچنین درگیر هر جور نابسامانی دیگری از این دست، با اینکه هنوز بچه‌اند و سن بسیار کمی دارند. پیدا کردن باکره در میان برخی از آنها به

دشواری یافتن سوزن در انبار کاه است، آنها با پسرها بیرون می‌روند، زیرانداز می‌برند و کنار رودخانه و هر جای دیگر دراز می‌کشند.

۲۰۹ دوستانم، می‌توانم این را به شما ثابت کنم. اگر نمی‌دانستم از چه صحبت می‌کنم، آن را پشت منبر بازگو نمی‌کردم. درباره طرز لباس پوشیدن دخترهای جوان در مدارس مناطق ما، همین مناطق اینجا، نمی‌دانند... به مادرانشان می‌گویند که جایی می‌روند اما در اصل با پسران قرار ملاقات دارند و حتی در خیابان‌های لویی ویل تن فروشی هم می‌کنند (این چیست؟) و در گروه‌های کر هم سرود می‌خوانند.

۲۱۰ زیرا که انجیل اجتماعی ناچیزی به آنها ارائه شده، واعظانی که آنجا می‌ایستند و درباره مسائل بی‌اهمیت یا بخش‌های کوتاهی از داستان‌های کتاب مقدس یا چیزی شبیه به آن صحبت می‌کنند، به جای اینکه از توبه موعظه کنند و مردان و زنان را پای قربانگاه بیاورند.

۲۱۱ پدرش شب به خانه برمی‌گردد، سیگاری روشن می‌کند، یک لیوان آجیو برمی‌دارد، می‌نشیند و آن را می‌نوشد. مادر سراسر روز را بیرون سپری کرده، همراه گروهی از زنان سرگرم ورق بازی بوده یا فعالیت‌های اجتماعی مشابه آن. چطور می‌توان انتظار داشت که در مورد فرزند متفاوت باشد؟

۲۱۲ دقت کنید، محیطی که در آن زندگی می‌کنید، همان ماهیت و جوهره شماست.

۲۱۳ دختر بچه یا پسر بچه کوچکی را در نظر بگیرید، آنها را جایی بگذارید، اجازه دهید با کسی زندگی کنند. برای مثال یک مرد، می‌توانم پسر م را مثال بزنم، بگذارید او تمام روز را با کسی بگذرانند، وقتی بیایم، همیشه می‌توانم به شما بگویم که او با چه کسی بوده است. یقیناً. دقت کنید، آن محیط و آن روح بر او اثر می‌گذارد.

۲۱۴ وارد کلیسایی شوید که همه مردم... وارد کلیساهای روح‌القدس یا کلیساهای پنطیکاستی شوید، آنها آن را چنین می‌نامند. بگذارید همه... همه می‌دوند و سر خود را به عقب و جلو تکان می‌دهند، کشیش چنین می‌کند، می‌بینید که تمام جماعت شروع به انجام همان کار می‌کنند. بگذارید آن آقایان، آن جماعت بلند شوند و رفتار زشتی از خود نشان دهند، می‌بینید که کل مجموعه به همان شکل عمل می‌کند. به جایی بروید که کشیش بسیار رسمی و سرد است، می‌بینید که کل گروه به همان شکل رفتار می‌کند. شما وارد آن جو می‌شوید.

۲۱۵ مردی با اخلاق و درستکار را در نظر بگیرید که با زنی کم‌ارزش و بی‌بند و بار ازدواج کند، طولی نمی‌کشد که آن مرد هم دیگر به یک سکه سیاه نمی‌ارزد. مانند آنچه برای اخاب رخ داد. همین مورد را برعکس در نظر بگیرید، یعنی زنی بی‌ادعا و نجیب با پیرمردی ازدواج کند که یک سکه سیاه هم نمی‌ارزد، به زودی رفتارهای آن خانم نیز مانند آن آقا می‌شود.

۲۱۶ می‌توانستم امروز صبح به خانه‌های از هم پاشیده و مواردی از این دست اشاره کنم، جایی که مادران نازنین و دوست‌داشتنی با پدران مست و امثال آن روبرو می‌شوند،

و فکر می‌کردند می‌توانند به آنها کمک کنند ولی اکنون هم مادر و هم دیگران، همه مست می‌کنند و چنین روزگار سپری می‌کنند. سخن از جو و محیط است.

۲۱۷ این چیست؟ شیطان است. شیطان است، این تهاجم است. او مانند شیری غران این ملت را به تسخیر خود درآورده است. اینجا در هالیوود، در بهترین مکان مستقر شده است. او گفت: «می‌توانم اینجا کنترل سینما را در دست بگیرم تا زمانی که تلویزیون بیاید و آن وقت آنها را در چنگ خواهم داشت.» و او چنین آنجا مستقر شد.

۲۱۸ و اهل کلیسا به جای اینکه سینماها را تعطیل کنند و به فرزندانشان اجازه ندهند به آنجا بروند، عصر یک‌شنبه ده سنت به آنها می‌دهند و آنها را به آنجا می‌فرستند تا خودشان بتوانند ورق بازی دوره‌می داشته باشند، تا بتوانند با خیال راحت بیرون بروند و گشتی بزنند. چه شرم‌آور است. حال کافی است فقط تلویزیون را روشن کنند و چنین می‌توانند تمام مزخرفات کثیف و فاسدی که در دنیا هست را در آن تماشا کنند. همین‌طور است.

۲۱۹ مخالف فیلم نیستیم. مخالف تلویزیون نیستیم. مسئله فساد است که در آن ارائه می‌شود. موضوع این است. اگر آن را در مسیر اخلاقیات نگه می‌داشتید، باید در همان مسیر اخلاقیات باقی می‌ماند.

۲۲۰ امروزه دیگر به هیچ وجه نمی‌توانید اینجا در شهر از آن کفش‌های دکمه‌دار قدیمی بفروشید. خانم‌ها از آنها نمی‌خواهند. آنها می‌خواهند انگشتان پاهایشان بیرون باشد. تمام زنان دیگر هم همین کار را می‌کنند. همین‌طور است.

۲۲۱ وقتی به کلیسا می‌روید، نمی‌توانید کیش به سبک کهن خود را به افراد پیشکش کنید چون آن خانم دیگر نمی‌خواهد هیچ کاری با آن داشته باشد. خیر، آقا. «نیازی ندارم به آنجا بروم. ایمان دارم، همین و بس.» برادر، شیطان هم ایمان دارد. این حقیقت است. یا توبه می‌کنید و یا هلاک خواهید شد.

۲۲۲ حال، متأسفم، نه، نیستم. نه، نیستم. نه، حرفم را پس می‌گیرم. مردم را دوست دارم. اما من-من-من شما را بیش از آن دوست دارم که ببینم یا سر سقوط کنید. اگر خدا بخواهد، کمی دیرتر در همین هفته به این موضوع بازخواهم گشت.

۲۲۳ اینک شما مادرانی که مادر هستید، پیش از رفتن، سخنی با شما دارم. خدا به شما برکت دهد. شما فرزندان خود را چنانکه باید، تربیت می‌کنید.

۲۲۴ ما به مسئله تهاجم بازخواهیم گشت، هنوز باید ببینیم در خانه‌ها، مدارس و بسیاری جاهای دیگر چه بر جای گذاشته و چه کرده است. ما به این موضوع خواهیم پرداخت.

۲۲۵ سخن از تهاجم به ایالات متحده است، شیطان آن را تحت کنترل خود درآورده است. از روسیه نترسید. روسیه کارهای نیست. ما خودمان داریم این کار را انجام می‌دهیم، این وضعیت فساد خود ماست، همین‌جا. همین‌طور است.

۲۲۶ آیا می‌دانید که در ایالات متحده، بیش از هر جای دیگر در دنیا، موارد طلاق وجود دارد؟ طلاق‌های بیشتر، به این مسئله فکر کنید. مگر هولناک نیست؟ مقام مادری تنزل

یافته است. مادران دیگر مانند گذشته با فرزندان‌شان در خانه نمی‌مانند. آنها باید سرکار روند.

۲۲۷ چند روز پیش همین‌جا یک بقال در شهر با من درباره این موضوع صحبت می‌کرد. زن‌هایی که در کارخانه‌ها کار می‌کنند، خانم‌های جوانی که ازدواج کرده‌اند و چندین فرزند کوچک دارند. آنها پرستار بچه می‌گیرند تا از نوزادانشان مراقبت کند. خودشان در اماکن عمومی کار می‌کنند. او می‌گفت: «دو نفر از آنها آنجا ایستاده بودند، وقتی از کارشان در اداره خدمات عمومی اخراج شدند، می‌گفتند، نگران نباش. هر طور که شده گلیم خود را از آب بیرون می‌کشیم.»

۲۲۸ به زودی زمان فحشای بزرگی فراخواهد رسید. قطعاً در آنجا شیطان به آنها گفته که آنها در خانه رئیس هستند. آنها خود پول درمی‌آورند. هر کاری که دوست داشته باشند، انجام می‌دهند. و حال اگر از دستتان برمی‌آید، این فکر و روش را از سرشان بیرون کنید.

۲۲۹ تنها یک چیز وجود دارد که می‌تواند آنها را از این وضعیت بیرون آورد و آن همان قربانگاه و حاضر شدن در پیشگاه عیسی مسیح است، یک کیش به سبک کهن که انسان به پهنای صورت اشک می‌ریزد، که قلبشان را شکسته و تکه‌تکه می‌سازد، و از آنها همان چیزی می‌سازد که باید باشند. این سخن حقیقت است.

۲۳۰ چه بسا فکر کنید که پیرمردی کهنه‌گرا هستم. اما برادرم، خواهرم، در روز مرگ خود متوجه خواهید شد که حقیقت را به شما گفتم. درست است.

۲۳۱ تهاجم شروع شده است، زمانش فرارسیده است. حال، اینک، بله، زمان تصمیم‌گیری هم هست، زمان تصمیم‌گیری نه برای آمدن به کلیسا، بلکه زمان تصمیم‌گیری برای اینکه بدانید آیا می‌خواهید به مسیح خدمت کنید یا اینکه در کلیسای خود ولرم باقی بمانید. و این حقیقت است.

۲۳۲ اعضای کلیسا پرشمار هستند. اگر تمام اعضا... یا افرادی در آمریکا که ادعای مسیحی بودن دارند، مسیحیانی راستین بودند، مسیحیان برخوردار از تولد تازه، برادر، همان قدر که در آسمان در امان هستید، از جنگ‌ها و مشکلات در امان می‌بودیم، بله، آقا، بیماری‌ها از این سرزمین رخت برمی‌بستند، همچنین مابقی چیزها.

۲۳۳ مگر دلپذیر نخواهد بود اگر در خیابان راه بروی و بانویی را ببینی که عبور می‌کند و آقایی بگوید: «سلام خواهر! سلام برادر!»؟ به راه خود ادامه دهی، هیچ... کوچک‌ترین نگرانی در دنیا نداشته باشی. همه چیز عالی پیش می‌رود. شخصی به خیابان می‌رسد، به جای اینکه بخواید شما را زیر بگیرد، توقف می‌کند و می‌گوید: «بفرمایید برادر. بفرمایید، شما... پیش از من بروید»، بله، رعایت حق تقدم... مگر فوق‌العاده نخواهد بود؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] برادر، در دوران هزارساله چنین چیزی را تجربه خواهیم کرد. آن روز باشکوه فراخواهد رسید. درست است. پس هم اینک ما...

۲۳۴ چندی پیش در محله خودمان بودم، مشکلی با محله خود ندارم اما می‌توانم از طریق کودکان خردسالمان متوجه مسائلی شوم. همسرم گریه می‌کرد. دختر کوچک

دکتری از همین محله با دختر کوچک من بیرون می‌رفت، آنها همدیگر را بسیار دوست داشتند، تا لحظه‌ای که متوجه شدند نام خانوادگی او برانهام و فرزند کشیش برانهام است. با فهمیدن این موضوع همه چیز تمام شد. آن دختر بچه دیگر اجازه نداشت با دختر کوچک من بیرون برود. به خود گفتم: «خوب، اشکالی ندارد.»

۲۳۵ برخی از بچه‌های همسایگان که به اینجا می‌آمدند، می‌گفتند: «خوب، اینکه اشکالی نداشت.» پس آنها رفتند تا با کشیش خود صحبت کنند. به من نگویید که چنین نیست، می‌دانید، من راهی برای دانستن بسیاری از مسائل دارم. آنها پیش کشیش خود رفتند و گفتند: «هی‌دانید، مردی در محله ما زندگی می‌کند که با بچه‌های ما مهربان است.» گفتند: «منظور کشیش برانهام است. او بچه‌ها را سوار کامیون قدیمی خود می‌کند و آنها را به گردش می‌برد.»

۲۳۶ او گفت: «خوب، که این‌طور! ما مخالف کشیش برانهام نیستیم. او خوب است، اما می‌بینید، موضوع این است که از خاستگاه اجتماعی ما نیست.» بله. «ترجیح می‌دهم که شما... می‌دانید، نمی‌خواهم به نوعی... با آنها صحبت کنید، برخورداردی دوستانه داشته باشید اما رابطه در همان حد باقی بماند.»

۲۳۷ برادر! همسرم آنجا بود و گریه می‌کرد. گفتم: «عزیزم، این خط متمایزکننده است. من و خاندانم خداوند را خدمت خواهیم کرد.»

۲۳۸ حتی اگر تمام دنیا در اطرافم فرو بریزد، باز هم انتخابم عیسی مسیح خواهد بود! حتی اگر مرا متعصب بخوانند، حتی اگر از جانب خویشان و همنوعانم طرد شوم و با مسائلی این چنینی روبرو شوم، باز هم عیسی مسیح را برمی‌گزینم. دست تغییرناپذیر خدا را بگیرید. وقتی دوستان زمینی شما را ترک می‌کنند، به خدا نزدیک‌تر شوید. به او متمسک شوید.

۲۳۹ خدایا، به من قدرت بده تا چنان موعظه کنم که هرگز پیش از این نکرده‌ام. به من قدرت بده تا برای انسان‌های در حال مرگ، همچون مردی که خود نیز در حال مرگ است، موعظه کنم. به من قدرت بده تا برای مردم چنان موعظه کنم که گویی موعظه دیگری نخواهم داشت. به من قدرت بده تا آنها را متقاعد سازم که با چهره‌ای غرق در اشک پای قربانگاه حاضر شوند، که به خانه‌هایشان برگردند و مانند پیروان راستین مسیح زندگی کنند و در محله خود نیز چنین باشند. تا از همه مسخره‌بازی‌ها، ولگردی‌ها، بالا و پایین پریدن‌ها و انجام هر کار بی‌بهده‌ای دست بردارند و اینکه به این شکل رفتار کنند، و به خاطر فلان چیز از کوره در بروند و آن راه را دنبال کنند. این کار را نکنید. این شیطان است. ارواح شیطانی که در مسیحیان نفوذ می‌کنند.

۲۴۰ به یاد داشته باشید، آنجا آن خادمان از انبیا بودند. آنها نبی بودند. مردانی مذهبی که قربانی تقدیم می‌کردند. آنها درست به اندازه معلمان امروزی مذهبی بودند، اما برادر، از شناخت حقیقت فرسنگ‌ها فاصله داشتند.

۲۴۱ مگر نمی‌بینید که شیطان چقدر مذهبی است؟ شیطان یک ضد-، پدیده‌ای مانند کمونیسیم نیست که مخالف مسیحیت باشد. این‌طور نیست. خوب، قطعاً شیطانی است

اما ضد مسیح نیست. ضد مسیح بسیار مذهبی است، بسیار مذهبی. یک روح مذهبی بود که عیسی را مصلوب کرد. همیشه یک دنیای مذهبی و یک قوم مذهبی هست که مصلوب کند. مردم مذهبی بودند که به ضد مسیح راستین بودند. انبیا مذهبی بودند که به ضد میکایا بودند. این مردم مذهبی زمانه هستند که با پیغام خدا مخالفت می کنند.

۲۴۲ به یاد داشته باشید، به شما هشدار داده‌ام. به شما گفته‌ام. در مورد کاتولیک‌ها، باپتیست‌ها یا متدیست‌ها صحبت نمی‌کنم بلکه از جماعتی می‌گویم که اهل قدوسیت هستند، کسانی که در این راه گام برمی‌دارند. ببینید که امروز اوضاع چگونه است، چطور این مسائل رواج یافته، تراژدی است. هولناک است! گاهی با چنین چیزهایی روبرو می‌شوم و قلبم در درونم می‌شکند.

۲۴۳ چنین بر روی سکو ایستاده و بانجوی قدیمی در دست داریم و در حال نواختن آن هستیم، همچنین به این شکل بر یک ویولن قدیمی آرشه می‌کشیم، «آیا این همان گاوچران تگزاسی نیست؟» مخالف آن آقا نیستم اما اینها متعلق به دنیای بیرون است. همین‌طور است. برادر، ترجیح می‌دهم آنجا بایستم در حالی که هیچ چیزی ندارم، هیچ چیز نمی‌دانم، اما فقط آنجا بایستم، دستانم را بلند کنم و بگویم، «عیسی، حفظ کن در پای صلیب.» بله، آقا.

صلیب مقدس را حمل خواهیم کرد،
تا وقتی مرگ مرا برهاند،
و آنگاه عازم سرای آسمانی می‌شوم،
تا تاجی بر سر بگذارم.

۲۴۴ شما مادران گرمی که امروز صبح در اینجا حضور دارید، که مادرانی واقعی می‌باشید و می‌دانم که بسیاری از شما چنین هستید، باور دارم که همگی شما چنین هستید. می‌خواهم چیزی به شما بگویم. خداوند به شما برکت دهد. معتقدم که شما پنجمین انجیل هستید. می‌خواهم درباره فرزندانتان چیزی به شما بگویم، به مطلبی کوتاه بسنده می‌کنم. احتمالاً برادر نویل امشب درباره...مادر موعظه خواهد کرد، یا شخص دیگری، خوب، هر کدام از ما که درباره موضوع مادر موعظه کند. اما گوش کنید، اجازه دهید چیزی از شما بیرسم.

۲۴۵ به یاد داشته باشید، زمانی که موسی پسر کوچکی بود، مادر بود که به او جهت داد. این مادری نیکو بود که موسی کوچک را روی زانوهایش نشاند و به او گفت: «موسی»، و او را تعلیم می‌داد. او معلم او بود یا بهتر بگویم در زمان فرعون آن زن معلم او بود و می‌گفت: «اینک در مورد این مسائل»، می‌گفت: «موسی، تو روزی فرزندان اسرائیل را رهایی خواهی بخشید. تو همان پسری هستی که فراخوانده شده. خود را پاک نگاه دار، خود را از آلودگی‌های دنیا حفظ کن زیرا تو همان شخص هستی. تو همان شخص هستی.»

۲۴۶ تا جایی که می‌دانیم او هرگز به مدرسه مذهبی نرفت و هیچ تعلیمی ندید. او آنجا در قصر فرعون که بت پرست بود، ماند اما مادرش بود که به او تعلیم می‌داد. این یک

مادر واقعی است. او اصول و فرامین خداوند را به موسی آموخت. به او می‌گفت که باید مقدس باشد. برایش شرح می‌داد که چگونه زندگی کند و اینکه خدا باید چه کاری انجام دهد و چه کاری برای او انجام خواهد داد. و این تعالیم در سراسر زندگی موسی او را همراهی می‌کرد.

۲۴۷ و هر مادر واقعی، نیکو و وفادار، به جای اینکه فرزندان کوچکش را به سینما و مهمانی‌های رقص و مانند آن بفرستد، آنها را بر روی زانوهای خود می‌نشاند و در مورد خداوند عیسی مسیح به آنها می‌آموزد.

۲۴۸ چند روز پیش، اینجا با مادری تلفنی صحبت می‌کردم. آن مادر می‌گفت: «برادر بیلی، پسر بیچاره‌ام به دردرس افتاده است.» او می‌گفت: «در چه مخصصه‌ای که گرفتار شده است.»

۲۴۹ گفتم: «بله، خواهر عزیز، در جریان هستم.» او می‌گفت: «شاید پسرم مقصر باشد. نمی‌دانم.» می‌گفت: «یکی چنین می‌گوید، دیگری چنان. من نمی‌دانم. اما»، گفتم: «چه حق با او باشد و چه نباشد، من دوستش دارم.» همین‌طور است، «او را دوست دارم.»

۲۵۰ آن پسر به مادرش گفته بود: «فریب/این و آن را خوردم.» گفتم: «مادر، باور دارم که تو در واقع تنها شخص عزیز من هستی، زنی که به من وفادار است و کنارم می‌ماند.» این عشق و محبت مادری است. این مادری واقعی است که کودکش را در آغوش می‌گیرد. فرقی نمی‌کند که حق با او باشد یا نباشد، بی‌درنگ به سوی فرزندش می‌رود. و اگر خدا... اگر یک مادر می‌تواند چنین فکری دربارهٔ کودکش داشته باشد، چقدر بیشتر خدا به فرزندان خود فکر خواهد کرد. می‌بینید؟ با او بمانید. در راه راست گام بردارید.

۲۵۱ و اینک پیش از اینکه بحث را به پایان برسانیم، اجازه دهید گذرا از مادر دیگری در کتاب مقدس برایتان بگویم. مادری بود به نام هیروودیا. او به دختر خود رقص تپ می‌آموخت. زیرا می‌خواست دخترش محبوب باشد و مورد توجه قرار گیرد. و آن دختر در برابر پادشاه رقصید و سر یحیی تعمیددهنده را طلب کرد. تاریخ به ما می‌گوید که هفتاد نفر از نوادگان آن دوشیزه‌ای که رقصید (دختر هیروودیا)، بله، هفتاد نفر از نوادگانش یا روسپیگری کردند و یا به دار آویخته شدند.

۲۵۲ مادری به فرزندش امور دنیوی را یاد داد، مادری دیگر به فرزندش امور الهی را آموخت. یکی به رهبری بزرگ و یک فاتح تبدیل شد و امروز در میان مردم جاودانه است، و دیگری زنی فاسد که در جهنم است و هزاران هزار نفر را با خود به آنجا کشانده است. متوجه منظورم می‌شوید؟ «کودک را در راهی که باید بروی، تربیت کن.»

۲۵۳ و یقیناً با تمام وجود با شما مادران بی‌ادعایی که اینجا نشستهاید و گل رز سفید به سینه دارید، همدردی می‌کنم. آسمان و بهشتی هست که امروز آن مادر به آنجا رفته است؛ همان مادر نیک و پارسای اصیل که برای خدا زندگی کرد و بی‌گمان اکنون از اینجا گذشته و به آن سوی پرده رفته است. او منتظر ورود شماست. این حقیقت دارد.

۲۵۴ شما که گل رز قرمز به سینه دارید، به شما احترام می‌گذارم و تکریمتان می‌کنم. اگر می‌خواهید برای مادرتان کاری انجام دهید، آن کار را در هر سیصد و شصت و پنج روز سال انجام دهید. به خانه او بروید، دعا کنید و برای خدا زندگی کنید. این کاری است که باید انجام داد. همچنین فرزندانان را تربیت کنید. و هنگامی که فرزندان بزرگ شوند، پس از آنکه شما به آن سوی پرده رفتید، شما را «مبارک» خواهند خواند. این همان روح واقعی مادری است، روح واقعی روز مادر. روز مادر، هر سیصد و شصت و پنج روز سال است.

۲۵۵ امروز روزی است که گل می‌فروشد و آن را هدیه می‌دهند، دنیا چنین می‌کند. اگر وضع به همین منوال پیش برود و دنیا تا بیست سال دیگر برقرار باشد، روز پسر، روز دختر، روز پسرخاله و دخترعمه، روز عمو و دایی و انواع و اقسام چیزهای مشابه به راه می‌اندازند، به قدری که دنیا را غرق فریب و زرق و برق تجاری سازد. آری، این قافله دقیقاً راهی همان جاست، با تمام قوا به قعر جهنم و به سوی نابودی می‌شتابد.

اما شما عزیزان، دعایم این است که خدا به شما برکت دهد. دعا کنیم.

۲۵۶ ای پدر آسمانی نیکوی ما، در حالی که در این بامداد در ذهن خود صدها سال به عقب بازمی‌گردیم، آنجا دوباره لحظه‌ای را می‌بینیم که یهوشافاط در کنار اخاب پادشاه ایستاده بود. و هنوز در اعماق قلبش چیزی از جانب خدا وجود داشت، با وجود اینکه مرتکب اشتباه شده بود، آن ذره روح با او سخن گفت، به او گفت: «این درست نیست. این درست نیست. این پاک نیست. این مقدس نیست. نبی اعلام کرده است که این مسائل نمی‌تواند به این شکل ادامه یابد.» و همان جرقه آتش الهی او را بیدار کرد.

۲۵۷ و آنگاه تو آنجا کسی را داشتی که به آن جرقه آتش پاسخ دهد، یعنی میکایا که نبی راستین خدا بود. شاید او با لباس‌هایی مندرس آنجا ظاهر شده بود، شاید در آنجا مورد تحقیر قرار گرفته بود، و همه مانند یک گله گرگ که به یک بره نگاه می‌کنند، به او می‌نگریستند. اما او حقیقت را گفت، حتی به بهای سیلی خوردن، حتی به قیمت به زندان افتادن و خوردن نان و آب مشقت. اما با این حال سخنانی که او بر زبان راند، محقق شد زیرا تو با او بودی.

۲۵۸ خداوند، امروز عطا فرما و ما چشمان خود را به این کتاب مقدس می‌دوزیم. به کتاب‌های کلیسا، ده فرمان و هر چیز دیگر کلیساها و به آیین‌ها نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که آنها/این کار، آن کار یا کارهای دیگر انجام می‌دهند. اما بیاید به کلام حقیقی بنگریم و ببینیم آن امر الهی چه می‌گوید، «بدون تقدس، هیچ کس خداوند را نخواهد دید. در پی صلح با همه بکوشید و تقدسی که به غیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید. اگر کسی دنیا و امور دنیوی را دوست بدارد، محبت خدا در وی نیست.»

۲۵۹ «در ایام آخر، زمان‌های سخت پدید خواهد آمد. مردمان خودپرست، مغرور و لافزن خواهند بود.» خداوند، این مسائل بزرگ در حال وقوع است. «متکبر و خودپسند که عشرت را بیشتر از خدا دوست می‌دارند، احکام مردم را به منزله فرامین و احکام خدا تعلیم می‌دهند که صورت دینداری دارند، لیکن قوت روح القدس را انکار می‌کنند،»

همان روحی که می‌تواند انسان را از روح پر کند، به او شادی عطا کند، اشک از چشمانش روان سازد، به او قدرت دهد تا برود و برای بیماران دعا کند، به او توانایی سخن گفتن به زبان‌ها و ترجمه آن را بدهد و به او قدرت نبوت ببخشد. آنها به سادگی روح خدا را، روح خدای زنده را کنار گذاشتند تا خود را تسلیم یک محفل یا چیزی شبیه به آن کنند، «صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار می‌کنند.»

۲۶۰ ای خدا، باشد که این جمع کوچک امروز هر چه زودتر بیدار شوند، هم اینک، پیش از آنکه زمان پایان فرارسد و ما را در چنین حالتی غافلگیر کند. باشد که بر خیزیم و خود را بازسازی کنیم، چنانکه کتاب مقدس می‌گوید، «برخیزید و خود را تکان دهید. و درباره‌ی طریق قدیم سؤال نمایید که راه نیکو همان است و چون آن را یافتید، در آن گام بردارید.» پروردگارا، عطا فرما که ما آن راه قدیمی و ناهموار را بیابیم و بتوانیم بار دیگر همگی در کنار هم، صدها نفر، دست در دست هم بایستیم و سرود بخوانیم.

راه را همراه با آن اندک‌شماران خوارشده برای خداوند در پیش
خواهم گرفت.
با عیسی آغاز کرده‌ام و تا آخر راه را با او ادامه خواهم داد.

خدایا، ما را یاری فرما تا این‌گونه زندگی کنیم و چنین باشیم.

۲۶۱ ای خداوند، به همه‌ی مادران عزیزی که اینجا نشسته‌اند، برکت ده، با علم به اینکه آنها نیز مادر هستند و امروز صبح رز سفیدی برکت خود سنجاق کرده‌اند، به یاد مادری پیر و عزیزی که به آن سوخته است. ای سرور زندگی، ای خداوند، به آنها برکت ده. باشد که آنها نیز مبارک باشند و خاطراتی که برای فرزندان‌شان به جا می‌گذارند، مانند خاطراتی باشد که مادران‌شان برای آنها به جا گذاشته‌اند، اگر از پرده گذشته و به آسمان و بهشت باشکوه رفته باشند. خداوند، این را عطا کن.


۲۶۲ و در آن بامداد هنگامی که زندگی رگ‌های ما را ترک گوید و نفسمان به شماره افتد، پرده گشوده خواهد شد، چه بسا مادر به کرانه‌ی رود اردن بیاید تا به ما کمک کند که از آن بگذریم. آن روز پرشکوهی که به آنجا قدم خواهیم گذاشت، جایی که در آن... هوا از دود سیگار آلوده نخواهد بود. هرگز شخص مستی در خیابان نخواهد بود. هرگز فاحشه‌ای نخواهد بود. ابداً گناهی نخواهد بود. اصلاً چنین چیزهایی وجود نخواهد داشت. بلکه در ابدیتی پرشکوه، در آرامش با خداوند خود عیسی مسیح و با فرزندانمان زندگی خواهیم کرد. و چه روز شگفت‌انگیزی خواهد بود.

۲۶۳ ای پدر، در زمانی که این تاریکی عظیم سایه افکنده، نبرد چنین در جریان است و شیطان به کشورها یورش می‌برد، به منبرها هجوم می‌برد، به کلیساها نفوذ می‌کند، ملت‌ها، دنیای تجارت، شهرها، مدرسه‌ها و خانه‌ها را مورد تهاجم قرار می‌دهد، خدایا در چنین وضعیتی ما را یاری کن تا پایدار بمانیم، در دم شمشیر برکشیم و برای خدا بجنگیم، چنانکه در آن زمان که در اردوگاه گناه بیداد می‌کرد، موسی و -و لاویان چنین کردند. پروردگارا، ما را امداد فرما.

۲۶۴ اینک ما را ببخش و برکت ده. و ما را فروتن نگاه دار، خداوندا، ما را درهم بشکن. خدایا تو فرمودی: «آنکه با گریه بیرون می‌رود هرآینه با ترنم خواهد برگشت و بافه‌های خویش را خواهد آورد.» خدایا، ما را خرد کن. خداوندا، ما را از نو شکل بده. بیش از حد از راه دور شده‌ایم.

۲۶۵ ای خداوند، این مسئله در مورد من هم صدق می‌کند، به جایی رسیده‌ام که از خود می‌پرسم چند نفر در جلسات من شرکت خواهند کرد. خدایا، می‌خواهم که تو در آن شرکت کنی. بیا ای خداوند! ای مسیح، خداوندا بیا! مرا بشکن و از نو بساز. ای خداوند، هرگز مگذار در بند این چیزها بمانم. ای خدا، مرا از این مسائل حفظ کن.

۲۶۶ ای خداوند، مرا یاری فرما تا چنانکه پیش‌تر گفتم، مانند انسانی رو به مرگ برای انسان‌هایی رو به مرگ موعظه کنم، با این آگاهی که همه ما باید با ابدیت روبرو شویم. باید در حضور تو بایستیم، در آن زمان که دیگر برخوردت ملایم نخواهد بود، زمانی که دیگر رحمتی نخواهی داشت و بدون رحمت آنجا خواهی بود، آن زمان که با خشم آنجا خواهی ایستاد تا داوری را به ضد ملتها و به ضد مردمی که محبت فرزند تو را رد کرده و خوار شمرده‌اند، جاری نمایی.

۲۶۷ خدایا، بگذار امروز رحمت الهی را دریافت کنم تا در آن روز با اطمینان بایستم. شاید هم اینک بگیریم اما تو در آن هنگام، همه آن اشکها را پاک خواهی کرد و به شادی بدل خواهی ساخت، آنگاه که می‌گویی: «به شادی خداوند داخل شو که از بنیاد عالم برای تو مهیا شده است.» ای خدا، اکنون با ما باش و ما را یاری فرما، به نام عیسی دعا می‌کنیم. آمین. 

54-0509 تهاجم به ايلات متحده

خيمه برانهام

جفرسونويل، اينديانا آمريكا

FARSI

©2026 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org